

دوره‌های کارگری سوسیالیستی

تعمیق بحران اقتصادی رژیم رفسنجانی

مفهوم سوسیالیزم

مفهوم دوران انتقالی: کارل مارکس

تجارب محافل کارگری

وضعیت کردستان ترکیه



نارتران جهان متحد سوید شماره ۱۴

فهرست مطالب شماره ۱۲ :

صفحه	تویسنده	
۱	م. رازی	تعمیق بحران اقتصادی رژیم رفسنجانی
		اهداف و اصول سوسیالیست های انقلابی :
۵	م. رازی	بخش پنجم : مفهوم سوسیالیزم
		تجارب محافل کارگری :
۹		- مختصری درباره شرایط و تجارب دوره پس از ۱۳۶۰
۱۴		- مباحثه با رفیق بهمن البرزی
۲۲		وضعیت کردستان : مباحثه با رفیق صیفی جنگیز (قسمت دوم)
		مسایل بین المللی :
۲۶	ه. پرورش	جنگ داخلی در یوگوسلاوی
		تقویم سیاسی :
۳۰		بخشی از نقد بر برنا مه گتا
		آموزش سوسیالیستی :
۳۳		فرارسیدن جامعه بدون طبقه

رفقا و دوستان،

با انتشار شماره ۱۲ دفترهای کارگری سوسیالیستی، سال دوم انتشار این نشریه به پایان میرسد. هدف اساسی انتشار این نشریه، صرفاً درج مطالب "خوب" نیست. قضاوتی طرفداران آن، ایجاد یک گرایش انقلابی کارگری در ایران جنبش کارگری ایران است. گرایشی که با پیوند با پیشروی کارگری امکانات مداخله عملی در جنبش کارگری را فراهم آورده و تدارک مبارزه علیه رژیم سرمایه-داری کنونی تا سرنگونی نهایی و جایگزینی آن با یک حکومت کارگری را ببیند. در دو سال گذشته، ما کوشش کردیم که در مقابل گرایش های رفرمیستی و فرصت طلب موجود بدیلی کارگری سوسیالیستی (در سطح نظری و عملی) ایجاد کنیم. به اعتقاد ما تنها از طریق مداخله پیگیر نظری و سیاسی و تشکیلاتی است که می توان یک قطب انقلابی برای تدارک انقلاب آتی ایران ایجاد کرد.

اما ما هنوز در ابتدای فعالیت خود هستیم. برای ادامه کار خود نیاز به کمک های مادی و معنوی کلیه کسانی داریم که با کار ما توافق عمومی دارند. برخلاف گرایش های موجود که درآمدهای زیادی در دست داشته و حتی نشریات خود را می توانند مجانی در اختیار همه قرار دهند، ما به غیر از کمک های طرفداران این نشریه هیچ درآمدی نداریم. برای ادامه انتشار نشریه و توزیع آن به شکل مرتب به ۲۰۰۰ پوند انگلستان، در سال آینده نیاز داریم. و از شما درخواست می کنیم در حد توان بما کمک کنید.

هیات مسوولین دفترهای کارگری سوسیالیستی

## تعمیق بحران اقتصادی رژیم رفسنجانی

رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، همواره ادعا داشته است که سیاست اقتصادی "نه شرقی و نه غربی" اسلامی رادنیال می‌کند. برای مثال، اخیراً، رهبر "انقلاب اسلامی" ایران، خامنه‌ای، طی دیدار خود با اعضای کابینه - به مناسبت آغاز "هفته دولت" - در ارتباط با مشکلات اقتصادی و مهار کردن تورم لجام‌گسیخته و گرانی شدید - گفت که: "اقتصاد آزاد سخن غربی‌هاست و مادری روش غرب نیستیم، بلکه بنا بر اقتضای جامعه و نظام خودمشی صحیح اسلامی رادنیال می‌کنیم تا بتوانیم با مشکلات را از دوش مردم کم کنیم". اما، واقعیت خلاف این ادعا را ثابت کرده است. اقتصاد ایران بر پایه یک اقتصاد سرمایه‌داری متکی بر سرمایه‌داری بین‌المللی بنا شده (نظیر نظام اقتصاد سرمایه‌داری در دیگر کشورهای عقب مانده). دولت سرمایه‌داری ایران همانند سایر دولت‌های سرمایه‌داری جهان (و همچنین رژیم شاه)، سیاست مستقل اقتصادی‌ای جدا از نظام امپریالیستی نداشته و نمی‌تواند داشته باشد. اقتصاد این جوامع تحت کنترل دولت‌های سرمایه‌داری همواره بحران‌زا بوده و فشار اصلی و ناهنجاری‌های اقتصادی - برخلاف نظر "رهبرانقلاب" - بردوش زحمتکشان و فقیرترین قشرهای جامعه گذارده می‌شود. لازمه پیشرفت اقتصاد دی گسست کامل و تعیین‌کننده از امپریالیزم است، که چنین رژیم‌هایی قادر به انجام آن نیستند.

با جهت‌گیری علنی رژیم رفسنجانی به سوی امپریالیزم (یعنی سیاست بازکردن دروازه‌های ایران بر روی سرمایه‌داران غربی و پرکردن جیب‌های سرمایه‌داران بومی)، "مشی صحیح اسلامی" رژیم خلاصه شده است به: اخذ وام‌های هنگفت از کشورهای امپریالیستی (وام‌هایی که قادر به پرداخت آن نیستند و وابستگی نظام اقتصادی را به غرب هرچه بیشتر تشدید می‌کند)، واردات وسایل تولیدی دست دوم و غیرقابل استفاده در کشورهای غربی به ایران در مقابل عمدتاً اعطای محصولات نفتی و پتروشیمی (تنها منبع درآمد ایران)، خرید سلاح‌های جنگی از غرب، شوری سابق و چین (برای نداوم ماجراجویی نظامی) و وخیم‌تر کردن وضعیت اقتصادی و اجتماعی توده‌های زحمتکش (بالارفتن تورم، گرانی مواد اولیه غذایی و مسکن، بیکاری و غیره) از طریق اختناق و سرکوب عمدتاً جنبش کارگری ایران.

رژیم حاکم بر ایران، از سال ۱۹۹۱ به بعد، با بهره‌گیری از اعتبارات خارجی و استفاده از روش‌های خرید کالا به صورت نسیه (بوزانس) و پیش-فروش فرآورده‌های نفتی و پتروشیمی حداقل ۱۰-۱۵ میلیارد دلار بریده‌ی‌های خارجی قبلی خود افزوده است. سده‌ی خارجی رژیم، هم‌اکنون، ۲۸ میلیارد دلار برآورد شده است.

طی شش ماه نخست سال ۱۹۹۲، ارزش صادرات آمریکا ("شیطان بزرگ") به ایران، از مرز ۳۴۳ میلیون دلار فراتر رفت - یعنی ۲۶٪ افزایش در قیاس با سال قبل (رقمی بی‌سابقه طی ۱۰ سال گذشته!)\*. گرچه رژیم - به علت مواجهه با مشکلات مربوط به کمبود ارز، اختصاص بخشی از عواید نفتی به خرید سلاح و جنگ افروز و شکست‌های اخیر اقتصادی در مهار کردن تورم و غیره - مجبور شده است که از میزان واردات خود از کشورهای غربی بکاهد، اما در ماه‌های اول سال ۱۹۹۲ (بغیر از فرانسه) کلیه کشورهای به میزان صادرات خود به ایران - در قیاس با سال پیشین - افزوده‌اند. کشورهای عمده غربی به ترتیب میزان واردات به ایران از قرار زیرند (در صاف‌فزایش / کاهش واردات نسبت به سال قبل و صادرات از ایران - که عمدتاً نفت خام است - نیز ذکر شده است).

آلمان - واردات: ۲/۱۱ میلیارد دلار - ۳۴٪ افزایش

(صادرات: ۲۸۲ میلیون دلار)

ژاپن - واردات: ۱/۳ میلیارد دلار - ۳۰٪ افزایش

(صادرات: ۳/۱ میلیارد دلار)

ایتالیا - واردات: ۱ میلیارد دلار - ۶۴٪ افزایش

(صادرات: ۷۲۸ میلیون دلار)

فرانسه - واردات: ۳۷۰ میلیون دلار - ۱۷٪ کاهش

(صادرات: ۴۶۷ میلیون دلار)

انگلستان - واردات: ۵۳۶ میلیون دلار - ۲۶/۵٪ افزایش

(صادرات: ۱۲۰ میلیون دلار)

آمریکا - واردات: ۳۴۳ میلیون دلار - ۲۶٪ افزایش

(صادرات: قرار است در اواخر سال

جاری به منظور امکان پذیر ساختن تامین ارزی حساب ویژه دادگاه لاهه

از سوی رژیم ایران، ایالات متحده آمریکا از ایران نفت خام خریداری کند).

تخمین زده میشود که طی سال جاری ۶ کشور فوق در حدود ۱۲ میلیارد دلار کالا به ایران وارد خواهند کرد.

بدیهی است که برقراری ارتباطات اقتصادی یک کشور با کشوری دیگر ایرادی بخودی خود نمی تواند داشته باشد. اما، اولاً، رژیم ایران همین امر عادی را از نظر توده های زحمتکش ایران مخفی نگه می دارد - "رهبر انقلاب" می گوید: "اقتصاد آزاد سخن غربی هاست"؛ اما در عمل همسان اقتصاد آزاد را به بدترین شکل به مرحله اجرامی گذارد. ثانیاً، برقراری ارتباط می باید حداقلی از مبادله برابر را در برداشته باشد. رژیم سرمایه داری ایران به طور نابرابری با غرب ارتباط برقرار کرده و عملاً تسلیم این دولت ها شده است. دولت های سرمایه داری غربی در ابتدا اجازه سرمایه گذاری در صنایع را نداشتند (معاملات اقتصادی پشت پرده انجام می گرفت)، سپس تا ۴۹٪ از سرمایه گذاری (کمتر از نیم) به آنان اعطاء شد، اکنون تا هر چند درصد که مایل باشند می توانند سرمایه گذاری کنند (صرفاً باید به چند آخوند رشوه دهند که کارها روی غلط افتد!). ثانیاً، و مهم ترین اصل اینست که حساب و کتاب و دخل و خرج هرگونه مبادله اقتصادی باید در رسانه های جمعی منعکس شود و کلیه مردم زحمتکش جامعه از آن مطلع شوند. رژیم هیچ یک از این شروط ابتدایی را به مرحله اجرایی نگذارد، علت این امر بسیار ساده است.

عوام فریبی های "رهبرانقلاب" به کنار - ایشان برای حفظ آب و رو می باید هر چند صبا حی چنین خزعلاتی را تحویل طرفدارانشان بدهند - روش برخورد رژیم سرمایه داری به تشویق و ترغیب تجار غربی و سرمایه داران فراری ایرانی به سرمایه گذاری در صنایع ایران، یک مساله محسوری را نشان می دهد: عمق بحران اقتصادی جامعه. رژیم سرمایه داران ایران که پس از سالها اختناق و سرکوب جنبش کارگری و استثمار زحمتکشان بالاجبار به فکر بازسازی سرمایه داری مدرن به سبک غربی افتاده است، به علت ندانم کاری های گذشته این مسیر را می خواهد با شتاب هر چه بیشتر و به هر بهای

بیماید. اخذ وام های کلان، تشویق سرمایه داران خارجی و بومی به سرمایه - گذاری در صنایع، برقراری ارتباطات تنگاتنگ با امپریالیسم آمریکا و اروپائی ( که خود دچار بحران اقتصادی عمیقی شده اند ) و تشدید استثمار هر چه بیشتر کارگران ایران و غیره، نمایانگر این واقعیت است .

بهای این بحران اقتصادی ( که در بطن نظام سرمایه داری کنونی - نهفته است ) ، توسط زحمتکشان جامعه پرداخت می شود. تنها در ۳ ماه نخست سال جاری ( ۱۳۷۱ ) ، قیمت های مواد غذایی از ۲۰٪ تا ۱۰۰٪ افزایش یافته است . بهای برنج ، از کیلویی ۱۲۰ تومان به کیلویی ۲۴۰ تومان رسیده است . قیمت پنیر ۳۰٪ ، گوشت ۲۰٪ و میوه جات ۲۰٪ افزوده شده است . افزایش دستمزد ها به حتی یک سوم افزایش تورم هم نرسیده است ( تورم بیش از ۵۰٪ است ) . با افزایش جمعیت ( ۲/۲۸٪ طی ۵ سال - جمعیت ایران در سال ۱۳۷۰ به ۵۸/۱ میلیون رسیده است و جمعیت تهران ۱۰/۳ میلیون نفر تخمین زده شده است ) و بیکاری شدید، نارضایتی توده - ای به شدت افزایش یافته است . بدنبال شورش زحمتکشان در اراک ، مشهد و شیراز ( خرداد ۱۳۷۱ ) ، جنبش های اعتراضی در تهران ، آبادان ، خرمشهر ، اردبیل و فارس در ماه های گذشته به وقوع پیوسته است . مردم ایران نیک می دانند که مسبب بدبختی ها و فلاکت های کنونی چه کسانی هستند . مبارزات زحمتکشان ایران و در رأس آن ، طبقه کارگر برای سرنگونی رژیم سرمایه داری رفسنجانی و راهیابی از بحران اقتصادی کنونی در شرف تحقق است .

م . رازی - ۲۰ اکتبر ۱۹۹۲

\* - آمار و ارقام از مجله اقتصادی خاورمیانه ( مید ) .

## مفهوم سوسیالیسم

پس از سرنگونی دولت سرمایه داری ، و استقرار دولت کارگری ، از لحاظ اقتصادی باید سه مرحله از یکدیگر متمایز شوند :

\* مرحله انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم

\* مرحله اول کمونیزم ( جامعه سوسیالیستی )

\* مرحله دوم کمونیزم ( جامعه کمونیستی )

اما ، " چپ " رفرمیستی و استالینیستی ایران این مفاهیم را همواره مخدوش کرده است . آنان بر این اعتقاد بوده و هستند که پرولتاریا به محض کسب قدرت ، وارد ساختن جامعه سوسیالیستی می شود . برای مثال - با اتکاء بر این نظریات - برخی از آنان ( عمدتاً پیروان سابق مسکو ) تا همین اواخر جامعه شوروی را یک جامعه " سوسیالیستی " پنداشته و معتقد بودند که سوسیالیسم در شوروی ساخته شده است ! ( البته ، امروز دیگر پس از فروپاشی جامعه شوروی ، کسی جرات چنین ادعاهایی را ندارد ) . برخی دیگر نیز ، با مشاهده انحطاط جامعه شوروی به این نتیجه رسیدند که در این جامعه مدت ها است که نوعی سرمایه داری - " سرمایه داری دولتی " - حاکم بوده است . وقایع اخیر در شوروی ، چنین تحلیل هایی را در عمل از اعتبار ساقط کرده است . علت اصلی این اختشاش ، در عدم درک صحیح از مفهوم سوسیالیسم و بخصوص مرحله انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم نهفته است .

مفهوم " مرحله انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم " چیست ؟

از دیدگاه مارکس و انگلس ، هیچگاه تفاوت کیفی ای میان دو مقولسه سوسیالیسم و کمونیزم وجود نداشت . سوسیالیسم صرفاً مرحله نخست کمونیزم است . در سوسیالیسم طبقات و دولت از میان رفته و به هر فرد در جامعه به اندازه سهمش در تولید اجتماعی از محصول آن تولید تعلق می گیرد . سپس در مرحله کمونیزم - با رشد کیفی نیروهای مولده در سطح جهانی و فوراً اقتصاد - به هر کس به اندازه نیازش تعلق می گیرد . اما قبل از رسیدن به جامعه کمونیستی ( ابتدا - - - - - مرحله نخست - جامعه سوسیالیستی - و سپس مرحله دوم آن - جامعه کمونیستی ) ، جامعه وارد یک مرحله مشخص از تکامل می شود : مرحله گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم .



جا معه در حال گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیزم عمدتاً از طریق انهدام مالکیت خصوصی بروسائل تولید ( زمین ، صنایع ، بانک‌ها و غیره ) ، انحصار تجارت خارجی و معرفی اقتصاد با برنامه‌تعیین می‌شود. در این جامعه ، تولید دیگر توسط قانون ارزش تعیین نمی‌شود. رقابت مابین سرمایه‌داران از بین می‌رود. اما در این جامعه ، برخلاف جامعه‌آتی سوسیالیستی ، یک تضاد اساسی میان وجه تولید که دیگر غیرکامپینالیستی است و وجه توزیع که اساساً بورژوازی باقی می‌ماند ، وجود خواهد داشت .

مارکس در "نقد برنامه‌گتا" ، به تفصیل به بقای نابرابری های اجتماعی در دوران انتقالی و حتی در مراحل اولیه سوسیالیزم اشاره می‌کند. وی علت این نابرابری ها را بقای معیارهای بورژوازی در توزیع می‌داند ( انگیزه‌های مادی ، مبارزه برای ارتقاء دستمزدها ، نابرابری در مصرف و غیره ) .

این تضاد اساسی دوران انتقالی از این واقعیت ناشی می‌شود که وجه "تولید" سوسیالیستی در قیاس با وجه تولید سرمایه‌داری ، مرحله بسیار عالی تری از تکامل نیروهای مولده را طلب می‌کند. مرحله و فورمادی که معیارهای بورژوازی توزیع را غیر ضروری می‌کند.

برای حل تضادهای این جامعه ، دو تکلیف اساسی تاریخی می‌باید تحقق یابند :

الف ) تقسیم کار طبقاتی ، اقتصاد دپولی و گرایش به سودجویی و شروتمندگشتن و کلیه بازمانده‌های ایدئولوژیک سرمایه‌داری و غیره می‌باید آگاهانه از بین بروند .

ب ) رشد موثر نیروهای مولده در راستای ایجاد و فوراً اقتصادی برای تمام مسی بشریت می‌باید تحقق یابد .

در این مرحله ، تولیدکالائی ، طبقات اجتماعی و دولت نیز می‌باید مرحله اضمحلال خود را طی کنند. در مرحله انتقالی ، از دولت صرفاً برای جلوگیری از بازگشت طبقه حاکم سابق و تنظیم فعالیت های اقتصادی روزمره استفاده می‌شود. با پایان پذیرفتن این نقش ، دولت تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیز باید از بین برود. البته سرعت انهدام دولت و طبقات نه تنها بستگی به مبارزات طبقاتی داخلی دارد ، که با مبارزات طبقاتی بین المللی نیز پیوند خورده اند .

## نقش دیکتاتوری پرولتاریا در مرحله انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم

در مرحله انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم، از میان رفتن دولت با رشد اقتصادی همگام با یکدیگر باید طی شوند. اما، این روند شاید بطور ایده آل پیش نرود و جامعه - بطور اجتناب ناپذیر - با برخی از ناهنجاری های معین بوروکراتیک مواجه شود. زیرا که، در جامعه سرمایه داری، چنانچه پرولتاریا عموماً در موقعیتی قرار می گرفت که می توانست بمحض کسب قدرت به مثابه یک طبقه بر کلیه امور زندگی اجتماعی و اقتصادی نظارت کند، این قبیل ناهنجاری های بوروکراتیک اجتناب ناپذیر نمی بود. اما، مناسفانه چنین نیست. نظام سرمایه داری کارگران را در کلیه سطوح زندگی بیگانه می سازد و از طریق تحمیل حداقل ۸ ساعت کار روزانه (مضافاً بروقت هدر رفته برای ایاب و ذهاب به محل کار و زندگی)، کارگران را از رشد فرهنگی - که آنان را قادر به عهده گیری فوری اداره امور جامعه می سازد - محروم می کند. کارگرانی که پس از ساعت ها کار طاقت فرسا به محل مسکونی خود بازمی گردند دیدیگر فرصت مطالعه و ارتقاء سطح فرهنگ خود را نخواهند داشت. تا هنگامی که مدت زمان کار، آگاهانه گاه هشت نیا بد، ابتدائی ترین وضعیت مادی برای مدیریت کارگری جامعه زیست نمی کند. بنا بر این، شکلی از نیابت قدرت - که بنوبه خود می تواند بیست و نه ناهنجاری های بوروکراتیک منجر شود - اجتناب ناپذیر است.

اما، این قدرت که به نیابت جامعه - در این مرحله - برای از بین بردن تدریجی خصوصیات منفی موروثی جامعه سابق گام های موثر بر مسی دارد - می باید شکل ویژه ای داشته باشد. چنین قدرتی می باید دمکراتیک ترین قدرتی باشد که تاریخ به خود دیده است. دمکراسی ای بسیار عالی است - سراز "دموکراسی بورژوایی" حاکم بر کشورهای سرمایه داری. در این مرحله آزادی بیان و تجمع و اعتصاب و غیره برای کلیه قشرهای اجتماعی توسط قدرت دولتی نوین باید تضمین گردند (مگر برای آنان که مسلحانه قصد براندازی قدرت اکثریت مردم را دارند). این قدرت، "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا" نامیده می شود. قدرتی است که به نمایندگی از کارگران و زحمتکشان و متحدین آنان (اکثریت جامعه) - بر اساس تضمین دمکراسی کارگری (قدرت شورایی) - روند عبور از سرمایه داری به سوسیالیزم را تسهیل و عملی می کند. به قول مارکس تنها مان انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم همانا استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است.

هر شکل دیگری از قدرت و یا جایگزینی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و قدرت شورایی با "دیکتاتوری حزب" و یا "خبرگان روشنفکر" و سرکوب مخالفان سیاسی به نام طبقه کارگر محکوم به شکست است و امر انتقال به سوسیالیسم را مسدود کرده و وضعیت را برای بازگشت سرمایه داری هموار می‌کند.

در شوروی چنین شد. اختناق استالینیستی علیه طبقه کارگر و زحمتکشان و ملیت‌ها و سرکوب دمکراسی کارگری، مرحله انتقال به سوسیالیسم را متوقف کرد و جامعه را تنها به عقب (یعنی سرمایه داری) بازگردانند. جامعه شوروی بسط رهبری حزب بلشویک - به نمایندگی شوراها و کارگران، دهقانان و سربازان - قدرت سیاسی را بدست گرفت و اقدامات اولیه در راستای استقرار قدرت شورایی و امر انتقال به سوسیالیسم را عملی کرد. اما به علت انزوای انقلاب در سطح جهانی و جنگ داخلی که منجر به از بین رفتن پیشروی انقلابی و کارگری شد، در این جامعه به تدریج ناهنجاری‌های بوروکراتیک غالب شد. مبارزه‌لنین نیز با مرگ وی متوقف شده و مبارزه اپوزیسیون چپ به رهبری تروتسکی نیز شکست خورد. استالین و دارودسته به نمایندگی از یک قشر بوروکرات (و با زمان‌ندگان رژیم تزار) به نام طبقه کارگر و متکی بر اعتبار انقلاب اکسیر، قدرت را از طبقه کارگر غصب کردند و جامعه را تحت "درما پیچ بوروکراسی" به عقب برگرداندند.

م . رازی



## تجارب معانل کارگری

رفیق محمدیکی از کارگران مبارز است که مدت‌ها در محافل مستقل کارگری شرکت کرده است. در شماره ۱۱ تجارب و نظریات وی درباره جنبش کارگران بیکار در دوره قبل از ۱۳۶۰ - بعنوان یکی از فعالان این جنبش - درج گردید. در ادامه، وی به بحث درباره تجارب خود در دوره پس از ۱۳۶۰؛ می‌پردازد و اوضاع و شرایط کارگران و مبارزات آنان در کارگاه‌ها و کارخانجات کوچک اطراف تهران را را تشریح می‌کند.

قسمت دوم:

ب - مختصری درباره شرایط و تجارب دوره پس از ۱۳۶۰  
(شرایط کارگاه‌ها و کارخانجات کوچک)

قبل از سرکوب سال ۶۰ من به همراه گروهی دیگر به یکی از جریان‌های ۳ پیوسته بودیم و از هواداران فعال این جریان بودیم. در مقطع بحران تشکلات چپ و از هم گسستن روابط سازمانی و در واقع فرو ریختن دیوارهای کاذب تشکیلاتی برخی جریان‌ها و عیان شدن ماهیت و محتوای حقیقی آنها، همراه چند دوست دیگر از آنها بریدیم و بصورت یک محفل مستقل راه خودمان و اعتقادمان را جدا کردیم. اما متأسفانه این جدایی اساسی نبود و تا چندین سال کماکان گرایش به نیروی مشابه دیگری داشتیم (حزب کمونیست ایران) و به تبلیغ این جریان در میان کارگران می‌پرداختیم. لذا شرایط واقعی تجربه گذشته چنان نبوده که اکنون اعتماد زیادی به تشکلات فعلی برایمان باقی نگذاشته است. اما راجع به شرایط و فعالیت‌های ما از این دوره به بعد، همانطور که قبلاً اشاره کردم هدف ما ایجاد هسته‌ها و محافل مستقل کارگری بود. ما این هدف، در معرض چند سال توانستیم ارتباطاتی با تعدادی از کارگران پیشرو جمع‌های فعال در محیط‌های کارگری داشته باشیم و در کنار آن در محیط‌های کار خودمان نیز فعالیت‌هایی

بکنیم. اما قبل از اشاره مشخص به چند نمونه از تجربیات ما در این زمینه فکر میکنم بهتر باشد که مختصری درباره شرایط و اوضاع محیط های کارگاهی و کارخانهای کوچک گفته شود. البته بالطبع روابط و معاشرتهایی با دیگر دوستان در محیط های کارخانجات صنعتی ( البته محدود ) هم وجود داشت که در صورت لزوم در این زمینه نیز صحبت می کنیم. همانطور که میدانید بخش اعظم طبقه کارگران در کارخانه های کوچک و صنایع کارگاهی مشغول به کار هستند. روابط میان این کارگران، روش های مبارزه و خواسته های این طبقه از کارگران تفاوتهاشی در قیاس با بخش متمرکز کارگران صنعتی دارد. واقعیت اینست که یک قشر بنسبندگی خاصی در طبقه کارگران وجود دارد که تا حدودی ویژگی ایران یا شاید کشورهای تحت سلطه است. بطور مشخص اگر به تهران که بخش عمده طبقه کارگر در آن متمرکز شده نگاه کنیم این مسئله به خوبی قابل درک است. کافی است به مناطقی مانند شرق تهران ( تهران پارس ) جاده ساوه و یا جاده قدیم کرج آشنا باشیم تا وسعت کارخانجات کوچک و کارگاهها را دریا ببینیم. مثلاً در شرق تهران از محله کارگر نشین خاک سفید و خیابان اتحاد تا جاده آبدلی تعداد زیادی کارگاههای صنعتی وجود دارد. این کارگاهها در مجاورت کارخانجات بزرگی مثل آزمایش ایران ابزار و یا پیام قرار دارند. فقط در حومه خیابان اتحاد حدود ۳۰۰ - ۴۰۰ کارگاه صنعتی وجود دارد که تعداد متوسط کارگران آنها از ۱۰ - ۵ کارگر تا ۱۵۰ - ۱۰۰ کارگر بیشتر نیست و جمعا حدود دوسه هزار کارگر در این منطقه در کارگاهها مشغول کارند ( البته این آمار از تجربه شخصی ۶ - ۵ ساله من در این منطقه ناشی میشود و دقیق نیست ). در جاده ساوه و جاده قدیم کرج تعداد این کارگاهها و کارخانه های کوچک حتی بسیار بیشتر از اینهاست. شرایط کار این کارگران در مجموع در سطح بسیار پائین تری از شرایط کار در کارخانجات بزرگی مثل کفش ملی، دارو پخش و یا ایران ناسیونال است. به جرات می توانم بگویم که اغلب این کارگران در واقع حتی مشمول قانون کارگذاری شاهنشاهی نیز نیستند - البته در این جا هم بنوبه خود شرایط کار در رشته های مختلف صنعتی متفاوت است. مثلاً سطح بهداشت و ایمنی و دستمزد در رشته کارگران صنایع چوبی بسه مراتب پائین تر از سطوح مذکور در رشته های قالب سازی و تراشکاری و... تولیدات صنعتی دیگر است و دلیل آن هم تفاوتی است که در میزان آگاهی ایسن و وظیف وجود دارد. در کارخانجات و کارگاههایی مثل تراشکاری، تعداد کارگران با سواد فنی بیشتر است، اما در کارخانجات صنایع چوبی مثل چوب بیری ها، نجاری و رنگ کاری ها قضیه متفاوت است و کارگران تا حدودی

ریشه های روستایی دارند و یا از نظر میزان سواد و آگاهی در سطح پایین تتری هستند. شرایط کار هم به همین دلیل تفاوت می کند. در این کارگاهها اغلب شکل کنترت کاری حاکم است. از بهداشت و ایمنی، آذوقه و حمام گرفته تا لباس کار و بیمه و دیگر مزایای ناچیزی که در کارخانجات بزرگ وجود دارد در اینجا خبری نیست. بخش قابل توجهی از این کارگران اصلا وضعیت کارگران فصلی و سیار را دارند و بعلت وسعت بیکاری دائما در نوسان هستند. کارفرما براحتی حتی از بیمه شدن بخش قابل توجهی از آنان جلوگیری می کند. وضعیت کار را طوری پیش می برد که هر وقت خواست بتواند آنان را بیکار کند. شدت کار و میزان استثمای واقعا سرسام آور است. اضافه کاری شاید اساسا یکی از شرایط کارفرما برای استخدام کارگران در این کارگاهها است. من ده سال در رشته صنایع چوب مشغول کار بودم و از نزدیک شاهد بودم که اکثریت کارگران شاغل در این کارخانه ها بدلیل نبود بهداشت و ایمنی کار از نا راحتی های ریوی رنج می بردند. کسانی که با محیط کار در صنایع چوبی آشنایی دارند خوب میدانند که چیزهایی مثل هواکش یا آبشار رنگ پاشی، لباس کار مخصوص، ماسک های مخصوص گرد و خاک و حمام از نیازها و لوازم ابتدایی کار در این محیطها است. اما اکثریت کارگاهها و کارخانجات برای سود بیشتر، کارگران را حتی از این شرایط حداقل استثمای نیز محروم می کنند.

مسئله دیگر توجه به روابط، شیوه ها و مسائل ویژه مبارزاتی موجود در میان این طیف از کارگران است. مثلا در اغلب کارگاهها روابط تا حدودی جنبه استاد و شاگرد دارد و این رابطه دقیقا در انطباق با شکل کنترت کاری در محیط های فنی کوچک است. استثمای فنی یا فامیلی نیز در این محیط وجود دارد. مثلا فلان استادکار، سه یا چهار تن از بستگان نزدیک خود را به عنوان وردست بسه فلان کارخانه آورده و خودش مزد و شدت کار آنها را تعیین می کند و این هم تا حدودی بنفع او است و هم بنفع صاحب کار. در اغلب کارگاهها یا کارخانه ها این مسئله زیاد به چشم می خورد. مثلا در یک کارخانه تولید میل و سرویس چوبی که حدود ۶۰ - ۵۰ کارگر و استادکار دارد، دو استادکار رویا رنگ، کاره همراه سه یا چهار نفر تشکیل یک گروه کار را داده اند و بین چند گروه رنگ کارویا بنا بر سرساعت کار با کیفیت کار رقابت وجود دارد. در کارخانجات بزرگ صنایع چوبی البته این قبیل مسائل کمتر به چشم می خورد.

راجع به خواسته ها و اشکال اعتراض هم همین مسئله خود بخود تعیین کننده

است . به هر حال طبیعتاً میزان اعتراضات و شکل آن ناشی از فرهنگ و روابطی است که در یک محیط تولیدی وجود دارد . در کارخانه کوچک نجاری ، با شرایطی که به آن اشاره شد هیچ اعتماد هماهنگ و متحدی ، نظیر آنچه در کارخانه جسات بزرگتر اتفاق می افتد نمی تواند شکل بگیرد . از نظر خواسته ها مهمترین مسئله شدت کار ، سطح نازل دستمزدها و اضافه کاری اجباری است . اما ، بدون همراهی بخشی از استادکاران یا افراد فنی دیگر ، پیشبرد اعتراض جمعی و متشکل با دشواری مواجه می گردد . لذا مهم است که در نظر داشته باشیم که در این بخش ها خواسته ها و اشکال اعتراضی در سطح بسیار نازلی هستند . البته وجود بیکاری نیز یکی از دلایل مهم دیگر این وضعیت است . برای مثال در کارخانه ای در شرق تهران ، اگر اشتباه نکنم در سال ۱۳۶۵ ، اعتمایی صورت گرفت که کارفرما را وادار کرد با خواسته ها موافقت کند - خواسته ها عبارت بودند از : دادن لباس کار ، دادن روزی ۲ نوبت شیر به کارگران ، افزایش دستمزد ( بصورت کارمزدی ) . پس از آن اما ، کارفرما بتدریج حدود ۴۵٪ کارگر را اخراج کرد و بجای آنها کارگران جدیدی را استخدام نمود . نتیجه اینکه صرفاً عده معدودی کسبه سابقه کار طولانی داشتند توانستند - آنهم با شکایت و دوندگی - مقدار ناچیزی از خواسته های خود را از کارفرما بگیرند . البته نمونه های موفق نیز وجود داشته است . از جمله اعتراض هماهنگ و سازمان یافته در از مدت در یک کارخانه رنگ پاشی فلزات که افزایش مزد ، حق حمام گرفتن ، لباس کار ... از نتایج آن بود . مهمترین مسئله در رابطه با سطح کارمندان کارخانه های کوچک و کارگاهها تاثیر متقابل اینها بر روی یکدیگر است و تنها راه نیز متحد شدن این کارگران در رشته های کاری می باشد . اما این کار در شرایط فعلی دشوار است . مامدتی سعی کردیم در شرق تهران نوعی از روابط پایدار را بین کارگاهها ایجاد کنیم و بنظرمان بهترین وسیله در آن شرایط تشکیل تیم های ورزشی ( مثلاً فوتبال ) و برگزاری بازی های عمومی بود . برای نمونه ایجاد تیم فوتبال نجاران فلان خیابان یا کارگران پرس کاری های فلان محل ، زمینه ای برای ایجاد رابطه نزدیک تر بین کارگران کارگاهها و امکانی برای متشکل کردن آنان بود .

### درباره سطح آگاهی و شکل پذیری محافل پیشرو

درباره از رشته های کار در کارگاهها و صنایع به علت وجود محافل کارگری حرکت های مثبتی انجام می گرفت . حرکت هایی از قبیل جذب کارگران آگاهتر به جمع های مطالعاتی و یا تبلیغ در بین آنان که خود بخود منجر به وجود آمدن

روابط پیشرو و محفلی بین آنها شده است. این مسئله بعد از سال ۶۰ و شرایط ویژه‌ای که بدنبال آن بوجود آمد از اهمیت و جایگاه قابل توجهی برخوردار بر خوردار شده است. همانطور که میدانید در دوره سال ۶۰ همراه با سرکوب مبارزات کارگران و مردم، کارگران پیشرو شناخته شده نیز با دستگیر شدن و با از محیط کار اخراج شدند - البته تعدادی از کارگران آگاه و رهبران طبیعی کارگران به استکای نفوذ و پایگاه‌شان در میان کارگران هنوز هم در صنایع و کارخانجات بزرگ باقی و در صف مقدم مبارزه طبقه کارگر قرار دارند. به هر حال قشری از این کارگران آگاه که به حکم شرایط عینی زندگی خودشان با دیدن زحمت خود را می‌خورند به محیط‌ها و مشاغل دیگری روی آورده‌اند. کارخانه‌های کوچک و کارگاه‌ها از جمله مراکز هسته‌ای به علت وسعت و شرایط خاص زیر کنترل شدید رژیم (در قیاس با صنایع بزرگ) نیستند. به همین دلیل علاوه بر طیف کارگران آگاه و پیشرویی که در کارخانجات صنعتی بزرگ کماکان حضور دارند - روابطشان هم با دیگر کارگران آگاه شکل محافل خودبخودی را دارد. در این کارگاه‌ها و کارخانجات کوچک تعدادی از محافل پیشرو و کارگری وجود دارند که بعضاً نیز در ارتباط با یکدیگر هستند و در عین حال بخاطر تجربیات گذشته هیچ یک از جریان‌ها شناخته شده را نیز قبول ندارند. این محافل نقش فعالی در مبارزات کارگری، چه در محیط کار و زندگی خودشان و چه در رابطه با صنایع بزرگ‌تر ایفا می‌کنند.

فکر می‌کنم وجود محافل پیشرو و کارگری با ویژگی‌هایی که بدان اشاره شد (محافل متشکل کارگری - سیاسی و محافل خودبخودی) یکی از دستاوردهای جنبش کارگری گذشته و در عین حال یکی از پایه‌های مهم شکل‌گیری تشکلهای انقلابی و مستقل کارگری در آینده می‌باشد. در نظر گرفتن واقعیت این محافل (و میزان آگاهی و تجربه‌ای که آنان دارند) در نحوه برخورد به جنبش کارگری مسئله مهمی است. محافلی که نطفه‌های شکل‌های مستقل پیشرو و کارگری را تشکیل می‌دهند ●





## تجارب و موانع کارگری

رفیق بهمن البرزی یکی از کارگران مبارز ایرانی است که پس از ۱۳۶۰ مبارزه خود را از طریق یکی از محافل مستقل کارگری به پیش برده است و چندینست مجبور به ترک کشور شده است .  
این رفیق طی مصاحبه‌ای نظرات خود را درباره جنبش کارگری ایران، خواست‌های کارگران، تشکلات کارگری و... بیان کرده است که در زیر می‌خوانید .

### مصاحبه با رفیق بهمن البرزی

• رفیق بهمن، قبل از بحث درباره جنبش کارگری ایران، لطفا کمی درباره خودتان و اوضاع کار و مبارزه‌تان برایمان بگویید .

— من از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ در صنایع چوب مشغول کار و فعالیت بودم . البته کارگری را از قبل ، یعنی از دورانی که هنوز محصل بودم شروع کردم . در این دوره سه ماه تعطیل تابستانی را به کارگری می‌پرداختم . در سال ۱۳۵۷ با ساز — مانهای سیاسی آشنا و هواداریکی از این سازمانها شدم . همانطور که میدانید بسیاری از این سازمانها ، چه قبل و چه بعد از سال ۱۳۶۰ ، دچار بحران گشتند . از این جمله بود سازمان ما ، که بحرانهایش مصادف شد با تهاجم جمهوری اسلامی . پس از این جریان ، من همراه با عده‌ای دیگر از رفقایم ، که آنها هم همگی کارگر بودند ، حول یک محفل مستقل کارگری فعالیت خود را ادامه دادیم .

• اگر ممکن است کمی درباره جهت کلی این فعالیت توضیح بدهید .

— فعالیت ما بطور کلی در دو عرصه متمرکز بود . یکی کار در جنبش کارگری ، یعنی دخالت در جنبش‌های اعتراضی کارگران ، فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی بین کارگران ، ارتباط با کارگران پیشرو ، ارتباط با دیگر محافل کارگری و غیره ، و از آنجائی که همه ما کارگر بودیم و از راه کارگری امر را معاش می‌کردیم ، صرفنظر از مسائل امنیتی این فعالیت‌ها مشکلات خاصی برایمان نداشت ، و دیگری ، کار در عرصه نظری . با توجه به اینکه بحران سازمانهای سیاسی را تجربه کرده بودیم

بخشی از فعالیت هایمان را روی بررسی علل بحران چپ و بطور کلی بحران جهانی چپ و نتوانی آنها در پاشگویی به معضلات اجتماعی و نداشتن یک برنامه عملی واقعا کارگری متمرکز، سعی کردیم در چارچوب فعالیت هایمان چه در عرصه عملی و چه از نظر مواضع سیاسی برنامه مشخصی داشته باشیم.

• امروز چه گرایشاتی در بین کارگران فعال هستند؟

— امروز محافل متعددی در بین کارگران وجود دارد و هر کدام بنا به موقعیت و آگاهی سیاسی و مواضع شان در بین کارگران فعالیت میکنند. بسیاری از این محافل دارای مواضع سیاسی مشخصی هستند و مسائل و تغییر و تحولات امروز ایران و جهان را پیگیرانه دنبال می کنند. صرف نظر از این ها بسیاری از کارگران با تجربه قدیمی هم هستند که با توجه به گذشته شان و نقشی که در اعتراضات داشته اند، شبکه ای از روابط با کارگران دیگر بوجود آورده اند و معمولا کارگران در هر حرکت اعتراضی با این کارگران صلاح و مصلحت و مشورت می کنند. خصوصیت عمومی این گرایشات این است که اولاً: خود را کمونیست می دانند، ثانیاً: مستقل از هر سازمان سیاسی شکل گرفته و فعالیت می کنند و هیچ توهمی به جریانات موجود ندارند، ثالثاً: عموماً متشکل هستند و روابط گسترده ای با کارگران دارند.

• شما خود اوضاع جنبش کارگری را بطور کلی چگونه ارزیابی می کنید؟

— جنبش کارگری ایران فرازونشیب های زیادی داشته است. رژیم از فردای بقدرت رسیدنش سرکوب جنبش کارگری را با غیر قانونی اعلام کردن شورا های کارگری و همه دستاوردهایش شروع کرد. این سرکوب در سال ۱۳۶۰ به اوج خود رسید. بسیاری از کارگران پیشرو دستگیر، اعدام و یا اخراج شدند و یا خودشان مجبور به ترک محل کار شدند و آن حداقل روابط و تشکل بین کارگران نیز از بین رفت. به همین دلیل جنبش کارگری دچار افت شدیدی شد، اما در دل همین عقب نشینی ها و پس از گذشت مدتی، باز هم اعتراضات در اشکال مختلفی ادامه یافت. بویژه اشکالی نظیر مبارزه منفی بشکل کم کاری، اعتراضاتی علیه برچیده شدن بسیاری از امکانات رفاهی داخل کارخانه ها مثل رستوران ها و... مبارزه حول پرداخت پاداش ها و عیدی، و یا مبارزه حول تعاونی ها. از اوایل سال ۱۳۶۲ به بعد، هم اعتراضات وسیعتر می شود و هم اشکال پیشروتری مثل اعتصاب را مشاهده می کنیم و خواسته های همچون افزایش دستمزد، طرح طبقه بندی مشاغل و...

در دستور کار قرار می گیرند. اما بعد از جنگ، طبقه کارگر وارد مرحله متفاتی شده است. دیگر نه رژیم می تواند به بهانه های واهی بویژه جنگ، به مصاف کارگران برود، و نه کارگران حاضر به تحمل ممانعت دوران جنگ و بی حقوقی که رژیم با اتکاء به سرنیزه تحمیل کرده بود، هستند. شکست سیاست های جنگی رژیم بویژه، تا شربسزایی در روحیه اعتراضی عموم مردم و بخصوص کارگران گذاشت. از طرف دیگر نوعی انجام نسبی در صفوف کارگران ایجاد شده است. طی ده سال گذشته بسیاری از کارگران پیشرو توانسته اند روابط خود را گسترش دهند و شبکه های از محافل مستقل کارگری راه چند محدود و بی وجود بیاورند. اعتمادات سالهای بعد از پایان جنگ بویژه اعتمادات صنایع نفت، واگن سازی اراک، ذوب آهن و دهها نمونه دیگر نشانگر مرحله جدیدی است که طبقه کارگر وارد آن شده است.

• مهمترین مطالبات کارگران در شرایط حاضر چه هستند؟

– مهمترین مطالبه کارگران چه در گذشته و چه در شرایط فعلی افزایش دستمزد است. اکثریت قریب با اتفاق کارگران ایرانی روزی ۱۴ تا ۱۵ ساعت کار و اضافه کاری می کنند. بسیاری از کارگران حتی روزهای جمعه و تعطیلات رسمی را هم مجبورند کار کنند. تنها به این شکل می توانند زندگی خود و خانواده شان را تا مین کنند. بقول یکی از کارگران: " زندگی در ایران شبیه قمار شده است. شب می خوابی صبح بیدار می شوی می بینی دوباره قیمت ها بالا رفته. بنابراین اگر روز قیل چیزی خریده باشی، برده ای و در غیر این صورت باختی ". با توجه به سیاست های اخیر دولت مبنی بر حذف سوبسیدها و بسیاری از کالاهای کوبنی، قیمت ها مجدداً چندین برابر افزایش پیدا کرده است. به همین جهت مهمترین مطالبه کارگران افزایش دستمزد است و در کنارش می توان از طرح طبقه بندی مشاغل، بهبود امکانات بهداشتی - درمانی، بهبود امکانات رفاهی در کارخانه ها و بسیاری چیزهای دیگر نام برد.

• بعد از روی کار آمدن رفسنجانی، ۴۰۰۰ تومان به حقوق کارگران اضافه شده، این مساله چه تاثیری بر جنبش کارگری گذاشته است؟

– رژیم برای اینکه از رشد اعتراضات کارگری جلوگیری کند، با توجه به وضع زندگی کارگران که حالت انفجاری بخود گرفته بود، بعد از اعلام آتش بس، قول بهبود وضع را در آینده ای نزدیک، آنهم از زبان خود رفسنجانی داد. پس از

آن ۲۰۰۰ تومان به حقوق کارگران اضافه شد. درابتدا این مسأله توهماتی را بین عموم مردم و از جمله کارگران ایجاد کرد، که گویا وضع بهتر خواهد شد. اما پس از مدتی با اعلام سیاست های رفسنجانی قیمت ها چندین برابر افزایش پیدا کرد و برخلاف گذشته، شامل حال خدمات دولتی نظیر آب و برق، پست و تلفن و نان و غیره نیز شد. یعنی ۲۰۰۰ تومان عملاً بی نتیجه ماند. این مسأله، اما، نه تنها تا شیرمنفی برجایش کارگری نگذاشت بلکه باعث شد که کارگران اعتراضات خودشان را افزایش بدهند. لذا شاهد بودیم که اشکال اعتراضات کارگران امروز و بویژه پس از افزایش ۲۰۰۰ تومانی هم گسترده تر شد و هم به اعتصابات وسیع و موفق تبدیل گشت.

• اگر ممکنست کمی نیز در مورد نقش انجمن ها و شوراهای اسلامی توضیح دهید.

- خود من شخصاً به ملاحظه مسأله امنیتی بیشتر در صنایع کوچک، یعنی کارگاه - هایی که کمتر از ۸۰ کارگر داشتند، کار و فعالیت می کردم. در هیچیک از این کارگاه ها، نه انجمن اسلامی وجود داشت و نه شورای اسلامی. اما تا آنجا که به تجربه و تجربیات رفتیم و ارتباطاتی که خودم با کارگران پیشرو در صنایع بزرگ داشتم، باید بگویم که انجمن های اسلامی بعنوان شاخه ای از اطلاعات رژیم در کارخانه ها عمل می کنند و به همه چیز و همه کس هم کاردارند. از شناسائی کارگران پیشرو و کمونیست و سرکوب اعتراضات کارگری، تا نهی از منکر کردن عموم کارگران، بویژه زنان کارگر. اما شوراهای اسلامی کمی از نظر شکل با انجمن ها متفاوتند. اگر چه هر دو سردریک آخور دارند. شوراهای اسلامی سعی می کنند یک انتخابات فرمایشی با تهدید و اجبار کارگران برگزار کنند، که البته کارگران آنرا تحریم می کنند و یا کاغذ سفید به صندوق می اندازند. نهایتاً با تقلب و غیره چند مزدور از قبل تعیین شده را انتخاب می کنند. با این همه تعداد کارگرانی که شوراهای و انجمن ها را تشکیل می دهند، انگشت شمارند و در بین کارگران نیز منزوی هستند. در بسیاری از کارخانه ها نیز تاکنون - و علیرغم کوشش رژیم - کارگران جلوی تشکیل شوراهای را گرفته اند. در شماری از کارخانجات هم این تشکلات نقداً منحل شده اند. بنا بر آمار خود رژیم که عراق آمیز نیز هست، از بیش از ۵۰۰۰ واحد تولیدی مشمول شرایط تشکیل شوراهای اسلامی، تنها ۱۴۰۰ واحد توانسته اند شوراهای اسلامی را بوجود بیاورند - آنهم با تعداد اعضای ناچیز ۱۰ تا آنچه که باید امروز در مورد این شوراهای مورد توجه قرار بدهیم، اینست که با توجه به تغییر و

تحولات داخلی رژیم و پس از انتخابات مجلس این شوراها می خواهند نقش جدیدی را در جنبش کارگری بعهده بگیرند. بدین ترتیب که این شوراها سعی میکنند با توجه به جوهریاتی عمومی در بین کارگران، بر موج اعتراضات و اعتصابات سوار شوند، یعنی رهبری این اعتراضات را بعهده بگیرند. لذا کارگران پیشرو باید برنامه‌های برای خنثی کردن این سوءاستفاده از یک سو، و استفاده از فرصت‌های آتی برای پیشبرد جنبش کارگری از سوی دیگر، داشته باشند.

ه لطفاً این نکته آخر را کمی بیشتر توضیح دهید. بنظر شما کارگران پیشرو در این رابطه چه باید بکنند؟

- شوراهاى اسلامى در واقعیت امر به عنوان بخشى از تشکیلات جناح با اصطلاح خط امامى در جنبش کارگری عمل میکردند و طی ده سال گذشته هم با اجرای سیاست‌های این جناح نقش مهمی در سرکوب اعتراضات کارگری داشتند. امروز این جناح از اصلی‌ترین مراکز قدرت و بویژه مجلس حذف شده و برای تقویت موقعیت خود، اولاً در انتخابات بعدی، و ثانیاً؛ برای اینکه به جناح مقابل یعنی رفسنجانی و شرکاء بفهماند که به این سادگی نمی‌توانند آنها را حذف کنند، و برای فشار بیشتر بر رقبا، با توجه به نقش حیاتی کارگران در تولید، به جنبش کارگری روی آورده‌اند و برای این هدف سعی می‌کنند با توجه به امکاناتی که دارند - از جمله مطبوعاتی نظیر کار و کارگر- اوضاع وخیم اقتصادی کارگران، سطح نازل دستمزدها، مسأله طرح طبقه‌بندی مشاغل، فقدان امکانات رفاهی و درمانی، سوانح کار و غیره، و به یک کلام اعتراضات و اعتصابات کارگران و مطالباتشان را منعکس کنند و اگر بتوانند رهبری این اعتراضات را بدست بگیرند. کارگسران هم به هزارویک دلیل به منافع آتی شان فکرمی‌کنند، و با توجه به اینکه می‌بینند خواسته‌ها و صدای اعتراضشان در جایی منعکس میشود، و با در این مجلس آن‌کرد- همایی طرح میگردد، از آنجا که خودتشکل مستقلی ندارند خودبخود به طرف آنها گرایش پیدا می‌کنند- هر چند این گرایش موقتی باشد. از طرف دیگر کارگر پیشرو نیز نمی‌تواند دست روی دست بگذارد و فرای این واقعیت حرکت کند. مثلاً نمی‌تواند بگوید: "چون شوراهاى اسلامى در فلان اعتراض دخالت دارند، یا فلان شعار را طرح می‌کنند، نباید دنبال آن رفت". کارگر پیشرو از طرفی باید از این شرایط ایجاد شده کمال استفاده را بکند و از طرف دیگر، باید برنامه‌های برای خنثی کردن نقش این شوراها داشته باشد. یعنی مطالباتی را مطرح کند و در دستور کار بگنجاند که این شوراها از طرح آن وحشت دارند و طبیعتاً مخالفست

کرده و در مقابل کارگران قرار میگیرند. مثل حق شکل، حق اعتصاب، ۴۰ ساعت کار در هفته، افزایش دستمزد به تناسب تورم و دخالت کارگران در تعیین مقدار آن، بیمه بیکاری برای همه کارگران و... تنها به این شکل می توان هم از شرایط بوجود آمده استفاده کرد و هم در جهت تثبیت جنبش کارگری و ایجاد زمینه‌هایی برای شکل مستقل کارگران حرکت کرد.

• نظرتان درباره قانون کار جدید - با توجه به تغییراتی که در آن صورت گرفته - چیست؟

- فکرمی کنم کارگران این قانون کار را صرفاً بخاطر تغییراتی مثل برسمیت شناخته شدن اول ماه مه و افزایش تعطیلات بپذیرند. باید بگویم ببندهند این قانون از منافع سرمایه، اعم از خصوصی و یا دولتی اش دفاع می کند. این قانون کار چیزی برای دفاع از کارگران ندارد و تنها به اجافات و بی حقوقی‌هایی که طی ده‌ها سال گذشته به کارگران تحمیل شده شکل قانونی میدهد. باید در نظر گرفت که بعضی تغییرات مندرج در این قانون نیز از طرفی بخاطر مبارزات خود کارگران بوده (مثلاً به هر حال کارگران به اشکال مختلف در روز اول ماه مه کار را تعطیل یا نیمه تعطیل می کردند)، و از طرف دیگر برای وانمود کردن این که قانون کار جدید با قانون کار قبلی - که کارگران نپذیرفته بودند - فرق دارد. قانون کار که ابتدایی ترین حقوق کارگران، نظیر حق شکل، حق اعتصاب و حق دخالت در تعیین سطح دستمزد را - که حتی در بسیاری از کشورهای با اصطلاح جهان سوم نیز هر چند با محدودیت‌هایی پذیرفته شده - برسمیت نشناسد، بدردمرده‌هایی خورد و نه طبقه‌ای که همه نعمت‌ها را تولید می کند.

• در صحبت‌هایتان به شکل مستقل کارگری اشاره کردید. اگر ممکن است منظورتان را بیشتر توضیح بدهید.

- امروز مهم‌ترین ضعف طبقه کارگر در داشتن همین شکل مستقل است. طبقه کارگر ایران هم فاقد شکل عمومی کارگران است و هم فاقد شکل سراسری پیش‌سروان کارگری. بدون شکل هم ما کارگران نه میتوانیم استمرار مبارزه را در شرایط مختلف تضمین کنیم و نه می توانیم دستاوردهای بدست آمده را تثبیت کنیم. اما اینکه شکل‌های مستقل کارگری با پدیده‌های خاصی داشته باشند و مثلاً رابطه‌شان با سازمان‌های سیاسی و یا سازمان پیشروان کارگری چگونه باید باشد، و یا اینکه

چرا طی دهه های گذشته بخصوص پس از سال ۱۳۵۷ هیچ تشکل مستقل کارگری دامه داری شکل نگرفت ، یکی از مباحث مهم جنبش کارگری است که متاسفانه کمتر به آن توجه می شود. درک عمومی چپ ایران هم این بوده که تشکلات کارگری را به زانده سازمانی خود تبدیل کنند. آنها به تشکلات کارگری از زاویه، منافع سازمانی و گروهی خود نگاه می کردند و در نتیجه عملاً به نفعی تشکل مستقل کارگری میرسیدند. واضح تر بگویم اساساً شکل گیری تشکل مستقل کارگری مساله این جریانات نبود. همه هم و غم آنها از کار در جنبش کارگری سرباز گیری بود و بس! من فکرمی کنم هم‌انطور که گرایشات اجتماعی مختلف ، تشکل و برنامه خودشان را دارند، کارگران هم باید بعنوان یک طبقه اصلی در جامعه، تشکل ، سازمان و برنامه خودشان را داشته باشند و به نیروی تشکل خودشان اتکاء نکنند. از این زاویه باید تشکل را از هم تمیز داد. یکی تشکل عموم کارگران و دیگری تشکل پیشروان کارگری. تشکل پیشروان کارگری باید خود را هم با حضور فعال در محیط کار روزندگی کارگران و هم در درون آن تشکل های عمومی باز تولید کند، به شکلی که این دوره رابطه فعال و متقابلی با هم داشته باشند؛ نه اولی به زانده دومی و نه دومی به زانده اولی تبدیل شود. امیدوارم در آینده بتوانیم به این مساله مهم بیشتر بپردازیم.

ه درباره مطالبه ۳۵ ساعت کار در هفته بعنوان مطالبه ای برای جنبش کارگری ایران چه فکرمی کنید؟

– قبل از هر چیز بگویم که چنین مطالبه ای نه در بین کارگران ایران و نه در بین پیشروان کارگری ایران مطرح نیست. این مباحث بعنوان یک خواست مطالباتی عمدتاً در خارج از کشور و در بین جریانات سیاسی جریان دارد. من مجموعه نظریاتی را که در تائید مطالبه ۳۵ ساعت کار نوشته شده خوانده ام. اما آنچه که قبل از هر چیز نظرم را جلب کرد بیگانگی و ذهنی بودن مدعیان این خواست است. شرایط زندگی، نیازها و خواسته های کارگران داخل بود. با این همه فکر نمیکنم هیچکدام از فعالین کارگری با خواست کاهش ساعت کار - آنهم نه به ۳۵ ساعت بلکه با خیلی کمتر از آن - مخالفت داشته باشد، اما خصوصیت هر شعار قبیل از اینکه دهن پرکن و ظاهر ارا دیکال باشد، باید عملی باشد. یعنی باید با توجه به شرایط مشخص ایران و بویژه سطح تکامل جنبش کارگری ، درجه سازمان یافتگی و دستاوردها و پیشرفت های جنبش کارگری مطرح شود. و مهم تر از همه باید خواست واقعی کارگران هم باشد تا پیشروان کارگری بتوانند با اتکاء به این خواست جنبش

اعتراضی کارگران را سازمان دهد، بطورکلی فکر میکنم - برخلاف دلایل و مباحث مدعیان این خواست - اساسی توان با توجه به اوضاع فعلی کارگران ایرانی و نه بر اساس رشد تکنولوژی و نه بر اساس الگوبرداری از کارگران اروپا خواست های مبارزاتی را مشخص کرد. تا آنجا که به تجربیات من و رفقای دیگرم طی ده سال گذشته برمیگردد، و با توجه به اوضاع جنبش کارگری ایران و اینکه طبقه کارگر فاقد تشکل خودمی باشد، حق اعتصاب ندارد و خلاصه از حداقل تا مین اجتماعی برخوردار نیست ( یعنی همه آنچه کارگران اروپائی سالها پیش بدست آورده اند ) مطالبه ۴۰ ساعت کار در هفته کماتان خواستی واقعی تر است .

• امروز بسیاری از کارگران پیرو به دلائلی مجبور به ترک کشور شده اند، به نظر شما این کارگران چه نقشی می توانند در ارتباط با جنبش کارگری ایران داشته باشند؟

- در خارج کشور نیز هماهنگ طور که همه سازمان ها، جریانها و گرایشها برای خود سازمان ویرنا مه دارند، کارگران پیرو نیز باید تشکیلات ویرنا مه خودشان را داشته باشند. این مساله چه در داخل و چه در خارج صدق میکند. برای این منظور قبل از هر چیز این کارگران باید در یک تشکیلات کارگری با اهداف ویرنا مه روشن متشکل شوند و نیرویشان را حول چند مساله معطوف کنند: اولاً، سازماندهی کارگران ایرانی که حال به عنوان مهاجر پناهنده در کشورهای مختلف زندگی میکنند. بسیاری از این ایرانیان یا در گذشته کارگر بوده اند یا در اینجا جذب بازار کار شده اند. این کارگران با توجه به تجربیاتی که در مورد تشکل های کارگری، دستاوردها، خواسته ها و... کسب میکنند، هم میتوانند در آینده با انتقال این تجربیات تا شیرمهمی بر جنبش کارگری داشته باشند و هم میتوانند به عنوان پشت جبهه برای حمایت از کارگران داخل و مبارزاتشان عمل کنند. ثانیاً، حمایت از جنبش کارگری داخل از طریق جلب حمایت بین المللی کارگران سایر کشورها علیه بی حقوقی کارگران ایرانی و تشکیل کمپین هایی برای حمایت از اعتصابات و غیره، و خلاصه تلاش در جهت ایجاد تشکل جهانی رادیکال کارگری برای حمایت از تمام کارگران دنیا، ثالثاً، ارتباط گیری با محافل مستقل کارگری داخل کشور و حرکت در جهت سازمان دادن یک تشکل سراسری پیروان کارگری. فکر می کنم موفقیت مادر و حول این مسایل مهم است ●



## وضعیت کردستان ترکیه

بخش اول مصاحبه با رفیق صیفی جنگیز - یکی از رهبران گروه " جنبش کمونیستی کردستان " - که شامل شرح تاریخچه و اهداف و اصول ج.ک.ک بود در شماره ۱۱ دفترهای کارگری سوسیالیستی انتشار یافت. قسمت دوم مصاحبه که درباره جنبش کرد در ترکیه است، در اوائل فروردین ۱۳۷۱ یعنی در بحبوحه شورش کردها در ترکیه انجام شد، که در زیر می خوانید. بدلیل کمبود جا، بخش ملیت های آنها تولیای شرقی در شماره آینده درج خواهد شد.

• به نظر شما سیاست دولت ترکیه در کردستان و آنها تولیای شرقی چیست؟ و قصدانجام چه کاری را دارد؟

\* دولت ترکیه، تا چند سال پیش وجود کردها را انکار می کرد و حتی می گفت که زبان آنها صرفاً شاخه ای از زبان ترکی است. ولی در سالهای اخیر به علت مبارزات کردها، دولت وادار شده که وجود کردها را قبول کند. و بعد از مدتی برای اینکه از ریشه دوانی جنبش در بین مردم و توده ها جلوگیری کند، در مورد اعطای بعضی از حقوق حرف به میان آورد. برای مثال، زبان کردی را قانونی اعلام کرد و برای مدتی بخشی از بورژوازی ترکیه و سازمان امنیت و نظامیان در مورد نوعی خود مختاری یا حتی فدراسیون حرف می زدند - البته در چارچوب دولت واحد با یک پرچم و یک زبان رسمی، اما، آنها دولت مستقل کرد را قبول ندارند و سعی می کنند ناسیونالیستهای کرد را در این چارچوب راضی کنند. در اصل آنها مجبورند بخاطر منافع خود، با جنبش کرد کنار آیند. زیرا که اصلاحات ملی از تقویت جنبش کرد جلوگیری می کند.

• آیا حملات دولت بر علیه جنبش کرد، و به خصوص پ.ک.ک. کا - منطور محدود کردن جنبش صورت می گیرد؟

\* اول درباره ناسیونالیست های کرد توضیح بدهم. با اینکه پ.ک.ک. کا خود را سوسیالیست می داند، اما جریانی است ناسیونالیستی. در کشور ما هر اپوزیسیونی خود را سوسیالیست می نامد، چون اولاً بر علیه سرمایه داری هیچ ایدئولوژی دیگری وجود ندارد. و ثانیاً سابقاً شوروی و بلوکی که خود را سوسیالیست می نامید وجود داشت، در حالیکه آمریکا از جنبش کرد پشتیبانی

نمی کرد. پس برای کسب پشتیبانی از شوروی خود را سوسیالیست نامیدند. کرایشات طرفدار شوروی در جنبش کرد در اوایل دهه ۱۹۴۰ شکل گرفتند. برای مثال جمهوری مهاباد، با کمک شوروی ایجاد شد و نه بر اساس نیروی خود خلق کرد. در آن دوره ایران از سوی متفقین اشغال شده بود و هم آذربایجان و هم کردستان تحت کنترل شوروی بودند. تا زمانی که شوروی در آنجا حضور داشت جماهیر آذری و کرد نیز وجود داشتند. آنها با گردآوری روسای ایل های کرد، یعنی آریستو-کراسی کرد، دولت آریستوکراتیک کردستان را احیاء کردند. پارلمان آن تمام آریستوکراتیک بود، حتی اسامی نظیر "کومله" و "حزب دموکرات" در آن زمان برای اولین بار استفاده شد.

ترکیه (و ایران تا اوایل حکومت شاه) طرفدار آمریکا بودند و به همین دلیل جنبش کرد در این دو کشور خود را ضد امپریالیست، ضد آمریکا و غرب معرفی می کرد. مادر زمان جنگ خلیج شاهدما هیت واقعی "ضدیت با امپریالیزم" این جریانات بودیم. کلیه آنان برای کسب کمک از غرب حاضر به فدا کردن جان خود شدند! حتی در عین حال که خود را میهن دوست می نامیدند خواهان اشغال شمال عراق بودند. چگونه می شود که میهن دوستان از ارتش های خارجی درخواست اشغال کشور خود را کنند؟ بورژوازی و خرده بورژوازی در واقع هیچ وقت میهن - دوستان راستین نبوده اند، و این را اکنون به بدترین شکل در میان کردهای عراق می بینیم. آنان از زمان جنگ خلیج روابط نزدیکتری با آمریکا برقرار کرده و می شود گفت که تحت هژمونی غرب هستند و آن عملی را انجام می دهند که غرب بخواهد. آنان، هیچ اعتمادی به مردم، کارگران و دهقانان خود ندارند، آنها آریستوکراتها و بورژواهایی هستند که از قیام توده ای (از پایین) می هراسند، و برای جلوگیری از آن سعی می کنند از بالا با کمک غرب قدرت را در دست بگیرند. بورژوازی نه فقط انقلابی نیست، بلکه از انقلاب اجتماعی می ترسد.

در همه جا بورژوازی و آریستوکراسی ناسیونالیست بدینگونه است. خسبرده - بورژوازی و جنبش های نظیر آن نیز سیاست هائی مشابه بورژوازی دارند. در مورد پ. کا. کا که بر علیه دولت مبارزه می کند، باید بگویم که تا زمانی که چنین کندها از آنان دفاع می کنیم. اما در عین حال ماهیت ناسیونالیستی آنان را افشاء می کنیم و می گوئیم که آنان سوسیالیست نبوده و برنامه آنها نیز سوسیالیستی نیست. از آنجایی که آنان در ارتباط با دولت های سوریه، عراق و ایران هستند و از آنها کمک می گیرند، هیچگاه نمی توانند حتی

به گفته خود "استقلال" بدست بیاورند، زیرا که عملاً دست این رژیم‌ها هستند.

• بعد از اینکه حکومت اوزال زبان کردی را برسمیت شناخت و پس از آن در ماه دسامبر دمیرال سرکار آمد و او هم امتیازاتی به کردها داد، ظاهراً توافقی بین آنان انجام شده بود. چراپ. کا. کا دوباره مبارزه را شروع کرد؟ آیا مذاکرات پشت پرده بین آنان بهم خورده است؟

\* پ. کا. کا چند خواست را مطرح کرد، اولاً: وضعیت اضطراری لغو شود، ثانیاً: کردی زبان روزمره شود، ثالثاً: چند امتیاز فرهنگی به کردها داده شود و رابعاً اینکه کماندوها - نه کل ارتش! - کردستان را ترک کنند. سپس شایدها آن آتش بس برقرار کنند. ولی اوزال، دمیرال و دیگران این پیشنهادهای را جدی نگرفتند و نمی‌گیرند. سیاست آنان برسمیت شناختن پ. کا. کا نیست و پ. کا. کا. راه عنوان نماینده مردم کرد قبول نمی‌کنند و حتی با آنها ملاقات نمی‌کند.

در مقابل، دولت ترکیه، حزب پوپولیسیت کا رگر - حزب قانونی ای که چند سال پیش، بعد از کنفرانس پاریس کردها شکل گرفت - را برسمیت می‌شناسد. پ. کا. کا و دیگر احزاب غیر قانونی سعی کردند که این حزب را تحت کنترل خود در آورند و بالاخره پ. کا. کا. در این امر موفق شد. این حزب بیست و یک عضو در مجلس دارومی توان آنان را به عنوان نمایندگان پ. کا. کا. حساب کرد. دولت نمایندگان این حزب در مجلس را مجبور می‌کند که بر علیه پ. کا. کا. موضع بگیرند و آن را اجرایی تروریستی اعلام کنند. ولی عده‌ای از آنان عملاً نمایندگان پ. کا. کا. هستند و به عنوان هواداران آن انتخاب شده‌اند و لذا نمی‌توانند چنین موضعی بگیرند. بالنتیجه این حزب در مخمصه گیر کرده است و نمی‌داند چکار کند.

• بنظر شما اگر پ. کا. کا. امتیازاتی بدست آورد حاضرات مبارزه را کنار بگذارد؟

\* بله. خودشان بنقد اقداماتی را به دولت پیشنهاد کرده‌اند - که شامل ایجاد یک فدراسیون هم می‌شود - و زمانی که این امتیازات را بگیرند مبارزه خود برای استقلال را کنار خواهند گذاشت. آنان حتی برنامه خود را انکار کرده‌اند. پ. کا. کا. می‌خواهد که اوزال و دمیرال آنان را به عنوان تنها نماینده

خلق کرد قبول کنند. اگر دولت ترکیه آنان را به عنوان تنها نماینده قبول کند و برای مذاکره آتیه کردستان با آنان پای میز مذاکره بنشینند، پ. کا. کا. هم‌روش‌ها و اصول خود را رها خواهند کرد. ولی دولت سعی می‌کند گروهی در رقابت با حزب رسمی فعلی داشته باشد و پ. کا. کا. را برسمیت نشناسد.

ه. آیا اصلاً نقش پ. کا. کا. در جنبش کرد مثبت است؟

■ تنها نکته مثبت در مورد آنان مبارزه بر علیه دولت است. تمام گروه‌های ملی این کار را انجام نمی‌دهند. به غیر از ما مارکسیست‌ها، فقط پ. کا. کا. علیه دولت می‌جنگد. اما آنان نیز حاضرند با زد و بند با دولت سازند و از لحاظ ایدئولوژی، برنامه و استراتژی برای چنین کاری آماده هستند. ولی چون به رسمیت شناخته نمی‌شوند، تنها جریانی هستند که مبارزه مسلحانه می‌کنند. تا زمانی که مبارزه کنند ما از آنان پشتیبانی می‌کنیم. دیگران نیز جنبش مثبتی ندارند و فرامیست هستند. ما تنها از پ. کا. کا. بر علیه دولت پشتیبانی می‌کنیم (و در عین حال به آنان انتقاد داریم). همیشه انتقادات منجر شده است که پ. کا. کا. رفقای ما را تهدید به مرگ کنند و می‌گوید: "یا جنبش را ترک کنید یا شمارا می‌کشیم". همین کار را با "تکوشین" کردند و شش نفر از رفقای ما را کشتند. صرفاً به خاطر اینکه مارکسیست و کمونیست بودند. می‌گویند که برای آزادی بیان و عقاید و سازماندهی مبارزه می‌کنند، ولی با اینکه امروز رفقا در اپوزیسیون هستند و نه در قدرت، این حق را برای کمونیست‌ها برسمیت نمی‌شناسند. لذا می‌توان تصور کرد که اگر روزی به قدرت برسند چه خواهند کرد؟ پ. کا. کا. در اصل سازمان بسیار ضد موکراتیکی است. تنها وجه دموکراتیک آن در این است که حزب یک مجلس استمدیده است و بر علیه یک دولت تروریست می‌جنگد.

ادامه دارد ...

تهیه و تنظیم از: مراد شیرین

## جنگ داخلی در یوگسلاوی

بیش از یکسال است که جنگ میان جمهوریهای سابق دولت فدرال یوگسلاوی آغاز شده و هر روز شدت بیشتری گرفته است. این جنگ با اعلان استقلال کروآسی و اسلاونی صنعتی ترین و ثروتمندترین (البته در حیطه صنعت عقب مانده یوگسلاوی) جمهوریهای دولت فدرال یوگسلاوی شروع شد و امروزه مبارزه بر سر تقسیم بوسنی - هرزگوین ادامه دارد. این منطقه از لحاظ تعداد ملیت های مختلف ساکن آن مختلط ترین جمهوری یوگسلاوی سابق است. در اینجنا سیونالیست ها به قصد ایجاد مناطقی که از نظر ملی یکدست باشند، از هیچ خشونت برای از بین بردن و یا اخراج ملیتهای دیگر خودداری نمی کنند.

بسیاری از مفسرین برای توضیح این وقایع دهشتناک و تاسف آورنده سراغ رقابت ها و تنش های بیکه، در آغاز قرن بیستم، میان ملل این منطقه موجود بود می روند، و بعد تمام کاسه و کوزه ها را بر سر رژیم به اصطلاح کمونیست یوگسلاوی یعنی در واقع دیکتاتوری مارشال تیتومی شکنند. در حالیکه همه می دانیم که مسائل ملی حل نشده فقط به دیکتاتوریهای اروپای شرقی و یا جهان سوم بر نمی - گردد. در اروپای صنعتی، شاهدیم که، مسئله ملی ایرلند و یا مسئله ملی منطقه باسک و غیره لاینحل باقی مانده است. بعلاوه بیگانگی است اگر فکر کنیم که جنگ داخلی حاضر نتیجه ستم ملی ای می باشد که در طول تاریخ دور و دراز گذشته به این یا آن ملت روا شده. بخصوص که نقش ستمگرو ستم دیده به تناب و به کرات عوض شده است، و با یک ملت "ستمگر" مانند صرب ها در مقابل سایر ملل "ستم دیده" نظیر کروآت ها، در تمام طول قرن بیستم، روبرو نیستیم.

دولت یوگسلاوی بعد از جنگ جهانی دوم، بدنبال یک مبارزه ملی علیه دولت فاشیست آلمان و دولت سلطنتی صربستان شکل گرفت، و سپس استقلال خود را در ضمیمه با شوروی تحکیم بخشید. این دولت ترکیبی بود از سازمانی که تیتو ایجاد کرده بود و دولت سلطنتی سابق صربستان. پرواضح است که نفی حقوق ملی در در این دولت جدید از میان نرفت، اما شرایط برای تمام اقلیت های ملی یکسان نبود.

از یک طرف فقیرترین منطقه، یعنی کوسوو که اکثریتی آلبانی ای داشت، حتی اجازه پیدا نکرد که در دولت فدرال جمهوری ای داشته باشد، و از طرف دیگر کروآسی و اسلاونی، با وجود اینکه اقلیت ستم دیده ای را تشکیل می دادند، دارای

سطح زندگی‌ای بالاتر از سایر مناطق یوگسلاوی بودند، و با دیده تحقیر و حتی نژاد پرستانه به دیگران که به عنوان کارگر ساده برای کار به این جمهوری‌ها می‌آمدند نگاه می‌کردند.

آنچه اتحاد این ملل مختلف را برای ۴۰ سال پایدار نگاه داشت نه احترام دولت مرکزی به حقوق ملیت‌های مختلف، بلکه استبداد شخصی مارشال تیتو بود. استبدادی که با پیمان کردن تمام حقوق دمکراتیک حکومت می‌کرد. فشار این استبداد عریان بر تمام ملیت‌ها سنگینی می‌کرد. آنان نه توسط ملیت دیگر - سری بلکه توسط این دیکتاتوری تحت ستم قرار می‌گرفتند. به این جهت مسائل و خواست‌های ملی برای آنان در مقایسه با خواست‌های دمکراتیک همگانی از ازلویت کمتری برخوردار بود.

در آغاز دهه هشتاد، بعد از مرگ تیتو، یوگسلاوی با بحران اجتماعی و اقتصادی بزرگی مواجه شد. بحرانی که با زتاب بحران بین‌المللی سرمایه‌داری جهانی و ادغام اقتصاد یوگسلاوی در آن بود. طبقه کارگر یوگسلاوی، در مقابل این بحران، حول مسائل مشخص طبقاتی خود (دستمزد، بیکاری، تورم...) دست به مبارزه زد. و اعتصابات و تظاهرات کارگری در تمام کشور روبه افزایش گذاشت.

وکنش طبقه حاکم، یعنی بوروکراسی دولتی، بورژوازی‌ای هر چند ضعیف و افاشار فوقانی خرده بورژوازی، در مقابل این بحران، دامن زدن به ناسیونالیسم بود. و این تنها شامل دولت‌مردان نمی‌شد. گروه‌های دست راستی: سلطنت طلبان صربستان یا اوستاشی‌های کرواسی، از یک طرف، روشنفکران تحصیل کرده آکا - دمی‌های مختلف از طرف دیگر همه دست به یکی کردند تا درخواست‌های اجتماعی رادر درخواست‌های ملی خلاصه کنند... و درخواست‌های ملی رادر مجراثی ارتجاعی به جریان بیندازند. به طبقه کارگر مناطق پیش رفته گفته می‌شد که: "جمه - ری‌های دیگر مسئول شرایط امروز می‌باشند. معطلات کارگران از آنجا شدت یافته که باید به "فقرای تنبل" سایر جمهوری‌ها، که نمی‌خواهند کار کنند کمک شود. اگر صرب‌ها را بیرون کنیم وضع بهتر خواهد شد". به همین صورت به کارگران صرب نیز گفته می‌شد: "اگر صربستان بزرگ ایجاد شود بسیاری از مسائل حل خواهد شد". تشدید احساسات ملی گرایانه میان بخشی از مردم نتیجه مستقیم این تبلیغات بود.

اما، از طرف دیگر، بحران اقتصادی موجب تشدید رقابت میان طبقات ممتاز جامعه شد. هر کدام با اتکاء به دستگاه‌های دولتی جمهوری‌های مختلف

سعی کردند بخش بیشتری از آنچه که از اکتما دیوکسلاوی باقی مانده بود را تصاحب کنند. قدرت و خودمختاری روزافزون (خودمختاری ونه دمکراسی) جمهوری ها نتیجه این سیاست بود. با تشدید بحران در سالهای اخیر، دیگر اکتما دیوکسلاوی نمی توانست اشتباهی فزاینده طبقه حاکم را ارضاء کند. هر کدام از این باند های هیئت حاکمه سعی در افزودن به مناطق تحت نفوذ خود داشتند. این تنش ها بالاخره دولت یوکسلاوی را از درون منفجر کرد.

جمهوری صربستان خودمختاری منطقه کوسوو را زیر سوال برد و نهایتاً جمهوری ری های کروآسی و اسلاونی، "صنعتی ترین" و "ثروتمندترین" مناطق این کشور، در تاریخ ۱۹۹۱/۶/۲۵، اعلان استقلال کردند.

بدنبال این اعلان استقلال مسئله ای برای سایر جمهوریها ایجاد شد. مناطقی نظیر بوسنی هرزگوین یا مقدونیه، مناطق فقیر یوکسلاوی، منافعی در حفظ دولت فدرال داشتند. اما بعد از خروج اسلاونی و بخصوص کروآسی از این دولت فدرال، این ها در مقابل صربستان تنها ماندند. دیگر وزنه ای که بتوان از آن در مقابل اعمال نفوذ صربستان استفاده کرد وجود نداشت. به این دلیل آنها هم پس از مدتی اعلان استقلال کردند که با صربستان در یک دولت نمایند.

سیاست تمامی این دولت ها پس از اعلان استقلال، کشتار بیرحمانه سایر ملیت ها بخصوص در مناطق دهکده های که آنان در کنار هم زندگی می کردند، بود تا به این صورت "دیوار خونی" میان ملیت های مختلف کشیده شود. ناسیونالیست های متخاصم همه برای اتخاذ این سیاست، کشتار، انتقام و باز هم کشتار بیشتر، هم رای و موافق بودند. قصد این سیاست ایجاد تفرقه میان توده مردم بود که از یک طرف به جدایی میان دولت ها حقانیت بخشد و از طرف دیگر بازگشت به عقب را ناممکن سازد.

همانطور که می بینیم نیازی به احضار ارواح و اشباح گذشته برای توضیح این جنگ نیست. تحولات اخیر و سیاست طبقه حاکم این را به خودی خود توضیح می دهد.

این ناسیونالیسم، که ناگفته نماند، رهبریش در هر کدام از جمهوری ها بدست اعضای سابق اتحادیه کمونیست های یوکسلاوی است، سراپا ارتجاعی است. حتی در صورت موفقیت جزئی تیج منفی بنا ر نخواهد آورد، یعنی جدایی ایمن دولت ها تمام مشکلات جامعه را تشدید خواهد کرد.

اول اینکه هر کدام از این دولت ها، در درون خود اقلیت ملی ای دارند که

به شدت سرکوب می‌کنند و جدایی شان به هیچ وجه برای پاسخ دادن به مسائل ملی نیست. نه تروجمان، رئیس دولت کروآسی، نه میلیوزویچ، رئیس دولت صربستان و نه مخالفین و رقبای دیگر داخلی شان به خاطر مسائل ملی و از میان بردن ستم ملی مبارزه نمی‌کنند. هر کدام، بدون استثناء، بر علیه حقوق ملی اقلیت‌های داخلی خود موضع گرفته‌اند. جنگ تنها بر سر تقسیم آنچه که از دولت فدرال باقی مانده میان طبقات حاکم است و بس!

دوم اینکه تقسیم یوگسلاوی به نیم دوجین دولت، یکی از یکی کوچکتر، که توان اقتصادی پاسخ به هیچ یک از مسائل جامعه، حتی مسئله ملی، را ندارند و صرفاً می‌توانند اشتباهات طبقه حاکم را پاسخ گویند، دردی از دردهای مردم یوگسلاوی را درمان نمی‌کند.

سوم اینکه این چنین دولت‌هایی نه فقط "استقلالی" بهمراه نخواهند آورد، بلکه به باز یچه‌ای در دست دول امپریالیست، بخصوص دول اروپای غربی تبدیل خواهند شد. همچنانکه بلافاصله پس از اعلام استقلال کروآسی و اسلاونی این دخالت نیز آغاز شد. بعنوان مثال دخالت آلمان غربی و اتریش در کروآسی و اسلاونی، و دخالت فرانسه در صربستان. امروز این دولت‌ها به ظاهری می‌کنند از طریق سازمان ملل متحد و یا از طریق سازمان دول اروپائی به این جنگ خاتمه دهند. ده‌ها بار در شهرهای مختلف اروپا کنفرانس صلح برقرار کرده و طرفین دعواریا وارد باره امضای آتش‌بس کرده‌اند، آتش‌بس‌هایی که گاه حتی ۲۴ ساعت هم دوام نمی‌آورد.

اما انتظار حل این مسائل را از امپریالیست‌های مختلف داشتن بیهوده است. یا همان‌طور که امروز مشاهده می‌کنیم به‌ظاهر ناتوان در کنار میدان ایستاده‌اند و برای کشته‌شدگان و آوارگان جنگ اشک تمساح می‌ریزند، و در واقع تا زمانی که به علت جنگ داخلی یوگسلاوی تمام اروپای مرکزی بی‌ثبات نشود برایشان قابل تحمل است. و یا اگر، به هر دلیلی، تصمیم بگیرند که بیشتر دخالت کنند، دخالتشان برای برقراری حقوق دمکراتیک و یا آزادی نخواهد بود. هر کدام از این امپریالیست‌ها سعی در تقویت یکی از طرفین دعواریوگسلاوی خواهند کرد. صلحی که توسط نیروهای نظامی امپریالیسم و یا توسط بایکوت اقتصادی، به این دولت‌ها تحمیل شود، تنها به معنی سرکوب یکی از آنها در مقابل دیگری است. لذا، این چنین صلحی فقط ثباتی موقتی در منطقه برقرار خواهد کرد، نه تنها تنش‌های موجود را از میان نخواهد برد بلکه آنها را بقیه در صفحه ۴۰



## تقویم سیاسی

"نقدبربرنا مه گستا" بتاريخ ۱۸۷۵ توسط کارل مارکس نگاشته شد. این نوشته نقدی بود بر طرح اولیه برنامۀ "حزب کارگران واحد" آلمان در این نوشته، مارکس به توضیح مفهوم دولت و جامعه انتقالی از سرمایه - داری به سوسیالیسم می پردازد. دو قسمت کوتاه از این نوشته، از متن انگلیسی به فارسی برگردانده شده است.

### مفهوم جامعه انتقالی

آنچه در اینجا با آن سروکار داریم جامعه ای کمونیستی است که بجای برآمدن از دل بنیادهائی از آن خویش، از درون جامعه سرمایه داری خارج شده است و در نتیجه، و در جمیع جهات، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر اخلاقی و فکری، همچنان مُهر و نشان جامعه ای را بر خود دارد که از شکم آن زاده شده است. در اینجا تولیدکننده منفرد دقیقاً همانی را (پس از کسر مقادیر لازم) از جامعه دریافت می دارد که خود به جامعه داده است. آنچه او می دهد سهم او از کار فردی خویش است. مثلاً، کار انجام شده جمعی در یک روز عبارت است از جمع ساعات کار فردی؛ و زمان کار فردی یک تولیدکننده منفرد عبارت است از آن بخش از کار جمعی روزانه که او آن را انجام داده است. این سهم او در کار جمعی روزانه است. جامعه (پس از کسر مقدار کاری که او برای صندوق های عمومی انجام داده است) تصدیق نامه ای به او می دهد مبنی بر آنکه او فلان مقدار کار را انجام داده است. او، بر مبنای این تصدیق نامه، می تواند همان مقدار کار را، که قیمت معینی دارد، از صندوق ذخیره اجتماعی وسایل مصرفی دریافت دارد. بدین ترتیب، او همان مقدار کاری را که در شکلی معین به جامعه تحویل داده است در شکل دیگری پس می گیرد.

تا وقتی که این عمل به صورت مبادله ارزش های مساوی انجام شود، در اینجا نیز همان اصولی حاکم خواهد بود که در تنظیم امر مبادله کالا به کار می رفت. البته شکل و محتوی عوض شده اند چرا که، در این شرایط تغییر یافته، هیچ کس نمی تواند چیزی جز کار خود را عرضه بدارد و، از سوی دیگر، هیچ چیز جز وسایل فردی مصرفی نمی تواند به مالکیت افراد درآید. اما، تا جایی که توزیع این وسایل در بین تولیدکنندگان منفرد مطرح است، بر این کار نیز همان اصلی حاکم است

که بر مبادله کالاها و همچنین حاکم بود: در اینجا نیز مقدار معینی از کار، در یک شکل خاص، با همان مقدار کار، در شکلی دیگر، معاوضه می شود. بدین سان، با وجود اینکه در حوزه مبادلات کالائی امر مبادله همچننها صرفاً بصورت میانگین انجام می گرفت حال آنکه در جامعه جدید «اصل» و «عمل» دیگر تخالفی با هم ندارند، اما در اینجا نیز هنوز حق مساوی اصولاً همان حق بورژوائی است.

به عبارت دیگر، علیرغم پیشرفتی که حاصل شده، در اینجا نیز این حق مساوی را محدودیتی بورژوائی لکه دار می کند: حق تولید کننده متناسب است با کاری که عرضه می کند. یعنی منظور از تساوی چیزی نیست جز تساوی معیار سنجش که در اینجا «کار» است.

اما واقعیت آن است که یک انسان می تواند، چه از نظر جسمی و چه از نظر فکری، بر انسانی دیگر برتری داشته باشد و، در نتیجه، در یک زمان معین، مقدار کار بیشتری عرضه کند و یا مدت زمان بیشتری بکار بپردازد. در عین حال، اگر قرار باشد از کار به عنوان یک وسیله اندازه گیری استفاده شود، آنگاه لازم است که آن را بر مبنای شدتش و نیز بر اساس زمان بکار رفته برای انجامش تعریف کرد. در غیر این صورت استفاده از آن به عنوان معیار سنجش ممکن نخواهد بود. اما این حق مساوی، در مورد کار نامساوی، خود بصورت حقی نامساوی درمی آید. چنین حقی قابل به هیچ تفاوت طبقاتی نیست چرا که از نظر آن هر کس کارگری است همچون هر کس دیگر. اما همین حق، بطور ضمنی، برتری در توانائی های فردی و، در نتیجه، در ظرفیت تولید را به عنوان یک امتیاز می شناسد. در نتیجه و در واقع، این حق نیز، همچون هر حق دیگری، در محتوای خود چیزی جز حق عدم تساوی نیست. حق، بر بنیاد طبیعت خود، تنها جانی مفهوم پیدا می کند که یک معیار مساوی کاربرد داشته باشد؛ اما افراد نامساوی (که اگر نامساوی نبودند با هم فرقی نداشتند) تنها وقتی از یک دیدگاه مساوی و بر اساس یک معیار مساوی سنجیده می شوند که فقط از یک وجه معین با آنها برخورد شود. مثلاً، در بحث فعلی، به افراد تنها به عنوان کارگر، و نه هیچ چیز دیگر، نگریسته می شود. در این مورد از هر امر دیگری صرف نظر شده است. اما، در واقعیت، یک کارگر می تواند ازدواج کرده و کارگری دیگر ازدواج نکرده باشد؛ یکی می تواند بیشتر از دیگری فرزند داشته باشد؛ و نظایر این ها. بدین سان، حتی اگر این دو نفر دارای قدرت کار مساوی هم باشند و، در نتیجه، بطور مساوی از صندوق مصرف اجتماعی سهم ببرند، نتیجه واقعی این خواهد بود که یکی از دیگری بیشتر دریافت خواهد کرد، از دیگری ثروتمندتر خواهد شد، و نظایر این ها. پس، برای جلوگیری از بروز این

مشکلات، بجای اینکه حق را مساوی بدانیم باید آن را نامساوی کنیم. اما بروز این مشکلات در مرحله نخست جامعه کمونیستی اجتناب ناپذیر است، چرا که تنها اندک زمانی است که این جامعه، در پی دردهای زایمانی دراز مدت، از شکم جامعه سرمایه داری زاده شده است. حق هرگز نمی تواند امری فرای ساختار اقتصادی جامعه و جریان توسعه فرهنگی مشروط شده بدان ساختار باشد. در یک مرحله بالاتر از جامعه کمونیستی، یعنی زمانی که تنقید برده وار فرد به نظام تقسیم کار، و در نتیجه تضاد بین کار فکری و جسمی، از بین رفته باشد؛ زمانی که کار نه تنها وسیله ای برای گذران زندگی بلکه مطلوب اصلی آن باشد؛ زمانی که نیروهای تولیدی نیز همراه با رشد همه جانبه فرد افزایش یافته و همه سرچشمه های ثروت تعاونی بوفور هر چه بیشتر جریان داشته باشند؛ — تنها در آن زمان است که فروپاشیدن افق تنگ حق بورژوازی در کلیتش ممکن می شود و جامعه می تواند بر پرچم خود این شعار را بنویسد: از هر کس متناسب با توانائی اش، و به هر کس متناسب با نیازهایش!

## مفهوم دولت انتقالی

در اینجا پرسشی پیش می آید: در یک جامعه کمونیستی دولت دچار چگونه دگرگونی ای خواهد شد؟ به عبارت دیگر، در آن زمان کدام کارکردهای اجتماعی باقی خواهند ماند که با کارکردهای فعلی دولت متشابه باشند؟ به این پرسش تنها می توان بصورتی علمی پاسخ داد و گرنه هیچ کس، با هزار گونه درآمیختن کلمه «مردم» با «دولت»، قادر نخواهد بود به اندازه بال مگسی به مسئله نزدیک تر شود. در بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی مرحله ای از دگرگونی انقلابی وجود دارد که، در طی آن، یکی به دیگری تبدیل می شود. همگام با این جریان، دوره ای از تحول سیاسی نیز وجود دارد که در طی آن دولت چیزی نخواهد بود جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا.

## فرارسیدن جامعه بدون طبقه

### ۱- آرمان سوسیالیستی

آرمان سوسیالیستی ما، جایگزین کردن جامعه بورژوازی، که بر اساس مبارزه همه علیه همه استوار شده، با اجتماعی عاری از طبقه می باشد. اجتماعی که در آن انگیزه عمل، همبستگی اجتماعی است و نه تقلا برای کسب ثروت خصوصی، و در آن ثروت جامعه از میان تکامل هماهنگ همه افراد است.

مارکسیست ها علیرغم ادعای مخالفین نادان سوسیالیسم که آنها را متهم به سعی در "یکسان نمودن همه" می کنند، خواستار آنند که برای نخستین بار در تاریخ بشر، تمام محیطه بیکران امکانات فکری و عملی موجود در هر شخص شکوفان گردد. اما آنها درک می کنند که تساوی اجتماعی و اقتصادی، یعنی رهایی بشریت از چنگال ضرورت مبارزه برای بدست آوردن نان روزانه اش، پیش شرط رسیدن به تجلی و تعالی شخصیت انسانی می باشد که در همه افراد نهفته است.

بنابراین یک جامعه سوسیالیستی، اقتصاد آنچنان پیشرفته ای را ایجاد می کند که در آن تولید بخاطر رفع احتیاجات جایگزین تولید بخاطر سود می شود. جامعه سوسیالیستی دیگر تولیدات را برای مبادله آن با پول در بازار، تولید نمی کند. این جامعه ارزش های مصرفی تولید می کند که جهت رفع احتیاجات مابین کلیه اعضای جامعه توزیع می شوند.

چنین جامعه ای بشریت را از بندهای تقسیم اجتماعی و اقتصادی کسار می رها کند. مارکسیست ها این عقیده را که طبق آن بعضی از مردم "برای فرمان دادن زاده شده اند"، و بعضی دیگر "برای فرمانبرداری" ردمی کنند. هیچکس به حکم سرشتش برای آنکه در سراسر عمر خود معدنچی، آسیابان، یا کمک راننده اتوبوس باشد، ساخته نشده است. میل به درگیری در انجام فعالیت های مختلف در همه اشخاص موجود است؛ برای فهم این نکته کافیست ببینیم که رگران در اوقات

فراغشان چه می کنند. در جامعه سوسیالیستی، سطح عالی مهارت های تکنیکی و فکری هر شخص به او اجازه خواهد داد تا در خلال زندگی، وظایف متعدد و گوناگون را در برابر خود قرار دهد، که همگی برای اجتماع مفید هستند. انتخاب یک شغل دیگر توسط نیروهای مادی و بی شرایطی که خارج از اراده فرد است، به او تحمیل نخواهد شد، بلکه چنین انتخابی به احتیاجات و تکامل فردی اشخاص بستگی خواهد داشت.

کار یک یوغ تحمیلی که فرد می گوشت از آن حذر کند، نخواهد بود. بلکه صرفاً ارضاء کننده آمال شخصی خواهد شد. سرانجام بشریت به معنی واقعی کلمه آزاد خواهد شد. چنین جامعه ای می گوشت تا کلیه علل کشمکش و ستیز بین انسان ها را از بین ببرد. منابع هنگفتی که امروز در راه انهدام و اختناق به هدر میروند، در جهت مبارزه با بیماری، برای پرورش کودکان، برای آموزش و در خدمت هنر به کار گرفته خواهند شد. با از بین بردن تمام تخصصات اجتماعی و اقتصادی بین مردم، این جامعه کلیه علل جنگ ها و کشمکش های قهرآمیز را از میان بخواهد داشت. فقط استقرار یک جامعه سوسیالیستی در سرتاسر جهان است که می تواند ضامن صلح عالمگیر شود. صلحی که حتی برای ادامه بقای بشریت بعنوان یک موجود زنده در عصر سلاح های اتمی و هسته ای، لازم است.

## ۲- شرایط اقتصادی و اجتماعی لازم برای رسیدن به این آرمان

اگر آرزویمان برای آینده ای درخشان به دنیای رویاها محدود نشده، اگر عزممان در مبارزه برای رسیدن به چنین آینده ای جزم شده است، با یستسی دریا بیم که ساختمان یک جامعه سوسیالیستی (جامعه ای که عادات و رسوم رایج طی هزاران سال در جوامع طبقاتی مستقر شده، کاملاً سرنگون می نماید)، به ناچار در گرو تحولات مادی عظیمی بوده و پیش از آن باید تحقق یابند.

دستیابی به سوسیالیزم پیش از هر چیز، مستلزم پایان دادن به مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است. در عصر منابع بزرگ و فنون مدرن (که از دست دادنشان به منزله عقب گرد بشریت به قهقرای فقر عمومی است) مالکیت خصوصی بر وسایل تولید جامعه را بطرز اجتناب ناپذیری به دو گروه تقسیم می نماید، یعنی اقلیتی از سرمایه داران که استثمار می کنند و اکثریتی از دستمزد بگیران که استثمار می شوند.

رسیدن به جامعه‌سوسیالیستی مستلزم از میان برداشتن روابط دستمزدی ، بطورکلی ، می باشد ، یعنی مستلزم آنست که فروش نیروی کار درازای دستمزد پولی معین ، که تولیدکننده را به مهره‌نا توانی در حیات اقتصادی تبدیل می - نماید ، متوقف گردد . اجرت کار تولیدکنندگان بایستی بطور روزافزونی ، سه از راه کسب دستمزد بلکه از طریق دسترسی رایگان به کلیه اجناس مورد نیاز ، صورت بگیرد . یک آگاهی اجتماعی نوین ، و یک طرز برخورد نوین بین خود مردم و نسبت به کار فقط درجا معای پایه عرصه وجود می گذارد که متضمن وفور اجناس برای کلیه افرادی باشد .

چنین فراوانی اجناس به هیچ وجه امری خیالی نیست . البته با توجه به این حقیقت که این امر بطور تدریجی انجام گردد و نقطه شروع عقلانی کسردن فزاینده احتیاجات مردم باشد ، به مجرد آنکه انسان از فقر ، معضلات رقابست ، سابقه برای کسب ثروت خصوصی و از نا شیر گذاری آگهی های تجارتی که همواره سعی در ایجاد یک حالت ناراضی دائمی در افرادی نمایند ، رهایی یابد . هم اکنون در کشورهای امپریالیستی ترقی سطح زندگی به جایی رسیده که به استثناء فقیرترین مردمان ، همه قادرند هر قدر نان ، سیب زمینی ، سبزیجات ، بعضی از میوه‌جات و حتی لبنیات و گوشت را که بخواهند ، مصرف نمایند . گر ایش مشابهی را در مورد لباس زیر ، کفش ، اثاثیه اولیه خانه وغیره - حداقل در غنی ترین کشورهای - میتوان مشاهده کرد . همه این محصولات را می توان در مقیاس روزافزونی بین همه بطور رایگان توزیع نمود ، بدون آنکه از پول استفاده شود و بدون آنکه این امر به مخارج کل جامعه بطور قابل ملاحظه ای بیفزاید . همین امکانات برای خدمات اجتماعی مانند آموزش ، بهداشت ، وسایل نقلیه عمومی وغیره موجود است .

اما برانداختن کار دستمزدی مستلزم دگرگونی صرف در شرایط اجرت و توزیع اجناس نیست . این امر همچنین به معنای پایان بخشیدن به ساختار سلسله مراتبی کارخانه و جانشین شدن نظام دمکراسی تولیدکنندگان به جای دستورات تام صاحب کار ( با همدستی مدیران کارگاه ، سرکارگران و غیره ) میباشد . هدف سوسیالیسم ، خود - حکومتی در همه سطوح زندگی اجتماعی است ، خود - حکومتی ای که از زندگی اقتصادی شروع میشود . سوسیالیسم به معنی تعویض کلیه سلسله مراتب اداری با نمایندگان منتخب است ، و به معنی تعویض همه ما سوران دائم با نمایندگانی است که به نوبت این مسوولیت را تقبل می کنند . بدین ترتیب است که ما قادر به برقراری شرایط مساوات واقعی خواهیم شد .

ثروت اجتماعی که ایجاد یک نظام فراوانی را مقدر گرداند، فقط از طریق اقتصاد با برنامه میسر است. برنامه‌ریزی اقتصادی که از هرگونه اتلاف - از قبیل عدم استفاده وسیع از وسایل تولیدیابیکاری و یا استفاده از وسایل تولید در جهت اهدافی خلاف منافع بشری - اجتناب می‌ورزد. رهاشی کار، همچنان به انکشاف عظیم فنون مدرن وابسته است - از قبیل استفاده سودمند از انرژی اتمی (تحصت شرایط حداکثرایمنی، همراه با جستجو و تحقیق گسترده برای دیگر منابع انرژی)، استفاده از مکانیسم های الکترونیکی و کنترل دور که باعث خودکار شدن کامثل تولید می‌شود - چیزی که بشریت را بیشتر و بیشتر از وظایف سنگین فرساینده، روح - خراش و یکنواخت رهاشی میبخشد. بدین ترتیب تاریخ به آن مخالفت دیرینه و خام با سوسیالیسم مبنی بر اینکه: "چه کسی کارهای کثیف را در یک جامعه سوسیالیستی انجام خواهد داد؟"، پیشاپیش پاسخ میدهد.

حداکثر انکشاف تولید در مطلوبترین شرایط برای بشریت، مستلزم حفظ و گسترش تقسیم بین المللی کار (که بایستی عمیقاً دگرگون شود تا بتوان به رابطه "پیشرفته" و یا "وابسته" بودن کشورها خاتمه داد)، از بین بردن مرزها و برنامه‌ریزی کل اقتصاد جهانی می باشد. علاوه بر این، از بین بردن مرزها و وحدت واقعی بشریت یکی از نیازهای روانی سوسیالیسم است، که خود تنها وسیله از بین بردن نابرابری های اقتصادی و اجتماعی بین ملت ها است. برانداختن مرزهای ملی به هیچوجه به معنای سرکوبی هویت های فرهنگی ملل نیست، بلکه بالعکس، این امر راه را برای تجلی تمامی هویت های فرهنگی و نیز بر اساس آمال و مصالح خود آن هویت ها، به بیانی بسیار چشمگیر تر از امروز، هموار می نماید.

برای اینکه کارخانه‌ها بدست کارگران، اقتصاد توسط شوراهای کارگری و کلیه دوایر زندگی اجتماعی توسط جماعات مربوطه اداره شوند، شرایط مادی بخصوصی لازم است:

■ کاهش اساسی ساعات کار در روز - در واقع ارائه کار نصف روزی مطلقاً ضروری است تا تولیدکنندگان برای اداره کارخانه‌ها و محلات خود وقت کافی داشته باشند و بتوان از ظهور و رشد جدیدی از مجریان اداری حرفه‌ای جلوگیری کرد.

■ تعمیم آموزش عالی - و تغییر نسبت "اوقات تحصیل" به "اوقات کار" در طول زندگانی مردان و زنان بالغ - برای ناپدید شدن تدریجی جدائی موجود ما بین کاربیدی و کارفکری، حیاتی است.

\* تساوی اکید در اجرت، حق انتخاب نمایندگان و برخورداری از کسب مهارت های جدید، به منظور تضمین از بین رفتن نابرابری های موجود ما بین مرد و زن، پس از ناپدید شدن نابرابری های طبقات اجتماعی، ضروری است.

### ۳- شرایط سیاسی، ایدئولوژیکی، روانی و فرهنگی

برای نیل به این هدف

شرایط مادی برای رسیدن به جامعه بی طبقه اگرچه امری است لازم، ولی کافی نیست. سوسیالیسم و کمونیسم محصول خودبخودی انکشاف نیروهای مولده، از بین رفتن فقر، و ارتقاء سطح مهارت های فنی و فکری بشر نیستند. دگرگونی عادات، اخلاقیات و طرز تفکری که حاصل هزاران سال استثمار، ستم و شرایط اجتماعی هستند و خواست ثروت اندوزی شخصی را تقویت می کند، نیز لازم است.

بالاتر از همه، ضروری خواهد بود که تمام قدرت سیاسی از دست طبقات حاکم خارج شود و از بازپس گرفته شدن قدرت توسط آنان جلوگیری شود. مسلح کسردن همگانی کارگران، که جانشین ارتش های داشم می شود، و سپس نابود کردن تدریجی تمام سلاح ها، غیر ممکن نمودن تولید این سلاح ها توسط طرفداران برقراری مجدد سلطه اقلیت، می بایستی مازاد را قادر به رسیدن به این هدف نماید.

دموکراسی شوراهای کارگری، اعمال تمام قدرت سیاسی توسط ایمن شوراها، کنترل عمومی بر تولید و توزیع ثروت، وسیع ترین مباحثات عمومی بر سر کلیه مسائل مربوط به تصمیمات سیاسی و اقتصادی، دست یابی همه کارگران به وسائل اطلاعاتی و تمام ارگان های افکار عمومی، همه این ها بایستی یکبار و برای همیشه فاعل عدم امکان بازگشت به یک رژیم ستم و استثمار دیگری باشند.

و پس از آن موضوع به ایجاد شرایط مناسبی خلاصه می شود که در آن کارگران به امنیت نوین زندگانی خود، خوب گیرند و از سنجش زحمتشان با محک بسازده مشخص و معین باز بایستند. این چنین انقلاب روانی فقط موقعی صورت می گیرد که تجربه به مردم بیاورد که جامعه سوسیالیستی می تواند همواره فاعل رضای موثر کلیه حوائج اولیه شان باشد، بدون آنکه نیاز به ترازوئی باشد که رفیع احتیاجات هر فرد را در یک کفه و سهم پرداختی او از ثروت اجتماعی در کفه دیگر آن قرار داده، مقایسه کند و به تعادل برساند.

وقتی دو یا سه نسل بتوانند غذا و پوشاک اولیه، خدمات عمومی، بهداشت، آموزش و خدمات فرهنگی مجانی را تجربه نمایند، ما به چنین هدفی ناائل خواهیم



شد. از آن پس است که کار کردن به مثابه وسیله‌ای برای "امرار معاش" تلقی نخواهد شد، بلکه تبدیل به فعالیتی خلاق می‌گردد که از طریق آن هر کس به رفاه و پیشرفت همه مسا عدت می‌نماید.

تحولات ژرف در نهادهای ستم، از قبیل خانواده پدرسالاری، مسـدارس خفقان زده و مصرف منفعل عقاید و "فرهنگ" دوشادوش این تحولات اجتماعی و سیاسی به پیش میروند.

دیکتاتوری پرولتاریا هیچ عقیده و هیچ روند علمی، فلسفی، مذهبی، ادبی، فرهنگی و یا هنری را خفه نخواهد کرد. دیکتاتوری پرولتاریا از عقاید باکی نخواهد داشت، زیرا به برتری عقاید کمونیستی خود اطمینان کامل دارد. این نهادان معناست که در جدال ایدئولوژیکی که در می‌گیرد، بیطرف خواهد بود، بلکه تمام شرایط مناسب را برای پرولتاریای آزاد شده فراهم می‌کند تا پرولتاریا بهترین دستاوردهای فرهنگ کهن را جذب کند و بطور روزافزونی عناصر فرهنگ کمونیستی واحد بشریت آتی را بنا نماید.

انقلاب فرهنگی که مهر خود را بر چهره ساختمان کمونیسم نقش می‌زند، قبل از هر چیز به معنای انقلاب در شرایطی است که در آن بشریت فرهنگ خود را می‌سازد، یعنی تحولاتی که توده مردم را از مصرف‌کنندگان منفعل به تولیدکنندگان فعال فرهنگی تبدیل می‌کند.

بزرگترین مانعی که بر سر راه ایجاد جهان کمونیستی موجود است و بایستی از میان برداشته شود، عبارت از شکاف عمیقی است که باعث جدائی بین تولید سرانه و سطح زندگی ساکنین کشورهای پیشرفته صنعتی و کشورهای عقب مانده شده است. مارکسیسم قاطعانه تخیلات ارتجاعی کمونیسم زاهدانه فقر را رد می‌کند. شکوفائی زندگی اقتصادی و اجتماعی مردمان یعنی مناطق عقب افتاده نه تنها محتاج به برنامهریزی سوسیالیستی اقتصاد جهانی است، بلکه همچنین در گروتوزیع مجدد و عمیق منابع مادی به نفع این مردمان می‌باشد.

فقط از طریق دگرگونی طرز تفکر خودخواهانه، کوتاه‌نظرانه و خرده‌بورژوازی که هنوز در میان بخش‌های مهمی از کارگران غربی وجود دارد است که ما قادر خواهیم بود به این هدف دست یابیم. آموزش انترناسیونالیستی ناگزیر بایستی بسا خوگرفتن به وفور، که خودبیا نگر این حقیقت است که چنین توزیع مجددی میتواند بدون منجر شدن به کاهش سطح زندگی توده‌های غرب صورت پذیرد، همگام شود.

#### ۴- مراحل جامعه بدون طبقه

بر اساس تجارب غنی موجود که حاصل بیش از یک قرن انقلاب پرولتاریائی، یعنی از زمان کمون پاریس تا کنون می باشد، در ساختمان جامعه بدون طبقه سه مرحله را می توان تمیز داد:

\* مرحله گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، یعنی مرحله دیکتاتوری پرولتاریا، بقای سرمایه داری در کشورهای مهم، وجود بقایای تولید کالائی و اقتصاد پولی، طبقات و اقشار اجتماعی مختلف در کشورهای در حال گذار، و بنا بر این ضرورت بقای دولت جهت جفط منافع کارگران علیه طرفداران بازگشت به سلطه سرمایه.

\* مرحله سوسیالیسم، که ساختمان آن با محو طبقات اجتماعی تکمیل شده، مشخص می گردد ( بقول لنین: "سوسیالیسم جامعه بدون طبقه است")، هم چنین به معنای ناپدید شدن اقتصاد کالائی و پولی، ناپدید شدن دولت و پیروزی بین المللی جامعه نوین می باشد. لیکن در مرحله سوسیالیستی پادشاه هر شخص ( البته سواى ارضای رایگان احتیاجات اولیه )، همچنان بوسیله مقدار کارى که در اختیار جامعه می گذارد، اندازه گیری می شود.

\* مرحله کمونیسم، که با تحقق کامل اصل "از هر کس بنا به توانائیش، به هر کس بنا به احتیاجش"، مشخص می گردد. همچنین به معنای از بین رفتن تقسیم اجتماعی کار، و جدایی بین شهر و روستا می باشد. بشریت خود را به شکل اجتماعاتی از تولیدکنندگان - مصرف کنندگان خواهد یافت، که قادر به اداره خود می باشد و نیازی بر هیچ ارگان مجزائی جهت این کار ندارد. در حالیکه با محیط طبیعی نوساخته خود که از هر گونه تهدیدات ناشی از آنها عدم تعادل محیط زیست در امان است، همگون گردیده است.

ولی در یک جامعه ما بعد سرمایه داری که کارگران و نه قشر بوروکراتیک قدرت موثر را در دست دارند، احتیاجی به انقلابات و چرخش های ناگهانی جهت حرکت از یک مرحله به مرحله بعدی نیست. بلکه این تغییرات نتیجه تکامل تدریجی روابط تولیدی و اجتماعی خواهد بود. آنها بیان زایل شدن تدریجی مقسولات کالائی، پول، طبقات اجتماعی، دولت، تقسیم اجتماعی کار، و روندهای فکری که حاصل عدم تساوی و مبارزات اجتماعی در گذشته بوده اند، خواهند بود. مسأله مهم اینست که فوراً این فرآیند زایل شدن را آغاز نمود و نه آنکه آنها را به نسل های آینده واگذار کرد.

این چنین است آرمان کمونیستی ما ، و این تنها راه حل مسائل حادی است که بشریت با آنان دست به گریبان است . فدا کردن زندگی برای تحقق کمونیسم و در نتیجه ساختن بین الملل چهارم ، به معنی همطرا زدن است با شعور و سخاوت بهترین فرزندان آدمی ، با شهادت ترین متفکرین اعمار پیشین ، شجاع ترین رزمندگان رهائی کار ، از اسپار تا کوس رهبر قیام بردگان روم گرفته تا آنهائی که جنگ های دهقانی را علیه نظام ارباب - رعیتی رهبری کردند ، از قهرمانان کمون پاریس تا قهرمانان ارتش سرخ ، از میلیسیا نوها که در ژوئیه ۱۹۳۶ با شایسته هادربارسلون ، مادرید و تقریباً تمامی شهرهای بزرگ صنعتی اسپانیا ضربه زدند تا قهرمانان ویتنام که طی جنگ سی ساله ، امپریالیست های ژاپن ، فرانسه و آمریکا را شکست دادند ●

بقیه از صفحه ۲۹

شدیدتر خواهد کرد و شالوده جنگ ها و بی ثباتی های آینده را خواهد ریخت . کافی است نگاهی به سایر مناطقی که نیروهای امپریالیست برای برقراری صلح در آن دخالت کرده اند (از فلسطین تا آمریکا لاتین) بیندازیم .

از سوی دیگر نمی توان برای خاتمه دادن به این جنگ های ناسیونالیستی به یک ناسیونالیسم یوگسلاوی که گویا بر تراژدی ناسیونالیسم های محلی است متوسل شد .

برای مردم یوگسلاوی و تمام ملیت های آن چاره دیگری جز اتخاذ یک سیاست طبقاتی وجود ندارد . سیاستی متکی بر اتحاد منافع تمام کارگران یوگسلاوی در مقابل تمام طبقات حاکم ، یعنی علیه کسانی که امروز با یکدیگر می جنگند ولی دیروز برای استثمار کارگران متحد بودند ، باشد .

یا جنبش کارگری ضرباتش را متوجه طبقات ممتاز داخلی و متحدان امپریالیستشان خواهد کرد ، و فرای ملیتها ، کارگران را به مبارزه متحد برای منافع خود خواهد کشید و همزمان در مقابل هرگونه ستم ملی موضع خواهد گرفت ، یساً یوگسلاوی هر چه بیشتر در ورطه جنگ داخلی فرو خواهد رفت . جنگی که جز شکست برای تمامی خلقهای یوگسلاوی ارمغان دیگری نخواهد داشت .

ه . پرورش

۱۲ اکتبر ۱۹۹۲